ده گفتار

گفتار اول : در بیان فضیلت قرآن و وجوب تمسک به آن .

گفتار دوم : در بیان عدم تحریف قرآن و توجیه اخبار تحریف .

گفتار سوم : در تفسیر قرآن و روش مفسرین و کتب تفسیری .

گفتار چهارم : در اختلاف قرائات و تحقیق کلام در سیاق قرآن .

گفتار پنجم : در فضیلت قرائت قرآن و حفظ و تعلیم و تعلّم آن .

گفتار ششم : در بیان اعجاز قرآن و وجوه اعجاز آن .

گفتار هفتم : در وجوب احترام قرآن و حرمت هتک آن .

گفتار هشتم : در بیان شفاعت و خصومت قرآن و بحث مختصری درباره شفاعت .

گفتار نهم : در کیفیت نزول قرآن و مراتب نزول .

گفتار دهم : در بیان استعاذه و کیفیت آن ، و بحثی درباره مستعید و مستعاذٌ به و مستعاذٌ منه .

پدیدآورنده :

سید عبدالحسین طیب

بسم الله الرحمن الرحیم

ده گفتار

نویسنده:

عبدالحسین طیب

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ده گفتار

مشخصات کتاب

پدیدآورنده : سید عبدالحسین طیب

ناشر : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

و قبل از شروع در تفسیر، از بیان اموری چند، که موجب بصیرت در آن است ، ناگزیریم وآن ها را تحت عنوان «ده گفتار»، متذکّر میشویم :

گفتار اول : در بیان فضیلت قرآن ووجوب تمسّک به آن .
گفتار دوم : در بیان عدم تحریف قرآن وتوجیه اخبار تحریف .
گفتار سوم : در تفسیر قرآن وروش مفسرین وکتب تفسیری .
گفتار چهارم : در اختلاف قرائات وتحقیق کلام در سیاهی قرآن .
گفتار پنجم : در فضیلت قرائت قرآن وحفظ وتعلیم وتعلّم آن .
گفتار ششم : در بیان اعجاز قرآن ووجوه اعجاز آن .
گفتار هفتم : در وجوب احترام قرآن وحرمت هتک آن .
گفتار هشتم : در بیان شفاعت وخصومت قرآن وبحث مختصری درباره شفاعت .
گفتار نهم : در کیفیت نزول قرآن ومراتب نزول .
گفتار دهم : در بیان استعاذه وحقیقت آن ، وبحثی درباره مستعیذ ومستعاذٌ به ومستعاذٌ منه .
و از خداونـد اسـتمداد واسـتعانت می جوییم که ما را برای انجام واتمام این خـدمت ، موفّق ومویّد واز خطا ولغزش مصون ومحفوظ دارد.

گفتار اول

در بیان فضیلت قرآن ووجوب تمسّک به آن

الف) آیاتی که فضل قرآن را بیان میکند:
آیات شـریفهای که دلالت بر عظمت وفضیلت قرآن دارد بسیار است ودر اینجا به ذکر چند آیه از آن ها اکتفا نموده وسایر آیات را در محل خود، شرح وبیان خواهیم کرد :

?

?شَهْرُ رَمَضَانَ آلَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ آلْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَبَیِّنَاتٍ مِنَ آلْهُدی وَآلْفُرْقَانِ)

ماه رمضان که قرآن در آن نازل شد، در حالی که قرآن راهنمای مردم ونشانههای واضحی از هدایت وجدا کننده حق از باطل است .

در این آیه سه صفت برای قرآن ذکر شده : «راهنما» و«مبیّن» بودن از جهت راهنمایی و«فارق» بین حقّ وباطل بودن وبه این صفات سه گانه در بسیاری از آیات قرآن توصیف شده است ، مانند :

(هذَا بَیَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدیً وَمَوْعِظَهٌ لِلْمُتَّقِینَ) .

و (وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِکِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَی عِلْمٍ هُدیً وَرَحْمَهً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ) .

و (نَزَّلْنَا عَلَیْکَ آلْکِتَابَ تِبْیَاناً لِکُلِّ شَیْءٍ وَهُدیً وَرَحْمَهً وَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ) .

و (تِلْکَ آیَاتُ آلْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُبِینٍ* هُدیً وَبُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ) .

و (تَبَارَکَ آلَّذِی نَزَّلَ آلْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً) .

و (بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ آلَّذِینَ أُوتُوا آلْعِلْمَ) .

و (تِلْکَ آیَاتُ آلْکِتَابِ آلْحَکِیمِ* هُدیً وَرَحْمَهً لِّلْمُحْسِنِینَ) .

و (هذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدیً وَرَحْمَهٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ) .

و (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ* وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ) .

و غیر اینها از آیات دیگر.

?

?یَا أَیُّهَا آلنَّاسُ قَدْ جَاءَکُم بُرْهَانٌ مِن رَبِّکُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً)

ای مردم! به تحقیق برای شما برهانی از جانب پروردگارتان آمد وروشنی آشکارایی برای شما فرو فرستادیم .

در این آیه ، قرآن به صفت برهان بودن ونورانیّت ستوده شده وبه این صفت نیز در آیات دیگر توصیف گردیده ، مانند (قَدْ جَاءَکُم مِنَ آللهِ نُورٌ وَکِتَابٌ مُبِینٌ* یَهْدِی بِهِ آللهُ مَنِ آتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ آلسَّلَامِ وَیُخْرِجُهُم مِنَ آلظُّلُمَاتِ إِلَی آلنُّورِ بِإِذْنِهِ وَیَهْدِیهِمْ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) .

و (فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَآلنُّورِ آلَّذِی أَنزَلْنا) .

و (وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ) .

?

?یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَشِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ)

ای مردم! به تحقیق آمد شما را موعظه‌ای از جانب پروردگارتان وشفایی از برای دردهای درونی .

در این آیه ، قرآن موعظه واندرز ودرمان دردهای درونی خوانده شده ودر آیات دیگر نیز به این دو صفت اشاره شده ، مانند آیه (هذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَهُدیً وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ) .

و آیه (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ) .

و (قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَشِفاءٌ) .

و (وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَیْکُمْ وَما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَالْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ) .

?

(وَهذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیّاً لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَبُشْری لِلْمُحْسِنِینَ)

واین کتاب تصدیق کننده کتب انبیای سلف] =گذشته [است ، در حالی که به زبان عربی است ، برای اینکه ستمکاران را انذار کند (=بهراساند) وبشارت

(=مژده) برای نیکوکاران باشد.

در این آیه ، کتاب ، مصدّق کتب انبیای سلف وبه زبان عربی ونذیر وبشیر ستوده شده واین صفات در بسیاری از آیات قرآن ذکر گردیده ، مانند :

(کِتَابٌ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ) .

و (قُرْآناً عَرَبِیّاً غَیْرَ ذِی عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ) .

و (وَإِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعالَمِینَ* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الاَمِینُ* عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ* بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ* وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الاَوَّلِینَ) .

و (فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ) .

و (نَزَّلَ عَلَيْكَ آلْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ آلتَّوْرَاةَ وَآلإِنجِيلَ* مِن قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ آلْفُرْقَانَ) .

?

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ* لاَ يَمَسُّهُ إِلاَّ آلْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ العَالَمِينَ)

به درستی که این ، قرآن بزرگواری است در کتاب پوشیده ، که مس حقایق آن را نمیکند، مگر پاکیزگان از پلیدی وآن از جانب پروردگار جهانیان فرستاده

شده .

و قریب به این آیه است :(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ* فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ) .

و (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) .

و (كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ) .

که مفاد این آیات اشاره به مرتبه جمعی قرآن وسپس تنزیل وتفصیل وتفریق آن است .

اوصاف دیگری نیز برای قرآن در این آیات وآیات دیگر ذکر شده ، مانند رحمت ، ذکر، مبارک ، کتاب عزیز، حق ، میزان ، بصائر، احسن الحدیث ، کتاب متشابه ، مثانی ، حقّ الیقین ، تذکره ، کتاب حکیم ، قیّم ، خالی از عوج وکجی وغیر اینها از صفات دیگر، که إن شاء الله هر یک را در محلّ خود توضیح خواهیم داد.

ب) اخباری که در فضیلت قرآن ووجوب تمسک به آن وارد شده :

اخبار در فضیلت قرآن بسیار است ودر اینجا به ذکر دو حدیث اکتفا میشود واحادیث دیگر را در محلهای مناسب متذکر خواهیم شد إن شاء الله.

] حدیث أول : [حدیث معروف به «ثقلین» که از رسول اکرم ۹ به طور متواتر روایت شده که فرمود :

«إنّی تارک فیکم الثقلین : کتاب الله وعترتی أهل بیتی ، ما إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا أبداً، فإنّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»

.

(من دو چیز گرانبها در میان شما به امانت میگذارم : یکی کتاب خدا ودیگر عترت واهل بیت من ، مادامی که به این دو چیز متمسّک شوید (چنگ زنید) هرگز گمراه نگردید، واین دو چیز از هم جدا نشوند، تا حوض کوثر بر من وارد شوند).

و این حدیث را خاصه وعامه به عبارات مختلفه به طور تواتر از رسول اکرم۹ نقل کردهاند ودر بعض روایات ، آن به این عبارت نقل شده :

«إنّی تارک فیکم الثقلین : الثقل الأکبر والثقل الأصغر؛ فأمّا الأکبر فکتاب ربّی ، وأمّا الأصغر فعترتی أهل بیتی ، فاحفظونی فیهما فلن تضلّوا ما تمسّکتم بهما» .

که از قرآن به «ثقل أکبر» تعبیر فرموده .

و اگر ثِقْل ـ به کسر ثاء وسکون قاف ـ به معنی بار گران وسنگین باشد چنانچه بعضی ضبط کردهاند تعبیر حضرت ۹ کتاب خدا وعترت را به

ثقلین ، برای این است ، که قبول کردن وزیر بار آن ها رفتن بر مردم گران وسنگین بود. وچنانچه واضح است از همان ابتدای اسلام پذیرفتن اوامر ونواهی قرآن ودست برداشتن از عادات جاهلیت وکبر ونخوت وعصبیت وسایر اخلاق رذیله واعمال قبیحه برای مردم دشوار وهمچنین قبول ولایت

خاندان عترت وطهارت از همان ابتدای امر بر مسلمین سنگین وگران بود، چنانچه پس از رحلت رسول اکرم ۹ زیر بار خلافت امیر المومنین علی ۷ نرفتند وبه آیاتی که در اثبات ولایت وخلافت وعصمت وسایر شئون وفضایل عترت بود اعتنا ننمودند، وامروز نیز عامه مسلمین ، بلکه شیعیان نیز که معتقد به امامت ائمّه اطهارند، اوامر ونواهی قرآن را مورد عمل قرار نداده وزیر بار احکام ودستورات آن نمیروند وبه فرمایشات پیغمبر ۹ وائمّه طاهرین : اعتنا نمینمایند واز این جهت ، در ضلالت وبه ذلّت گرفتار شدهاند.

ووجه تعبیر حضرت از قرآن به «ثقل اکبر» این است ، که اگر کسی به حقیقت به قرآن متمسّک شود وزیر بار آن رود، عترت را هم قبول خواهد کرد وکسانی که به ظاهر، قرآن را قبول کرده وزیر بار امامت عترت نرفتهاند در حقیقت ، قرآن را نپذیرفته ومتمسّک به آن نشدهاند.

و اگر ثَقَل ـ به فتح ثاء وقاف ـ به معنی چیز نفیس وگرانبها باشد، چنانچه اکثر ضبط کردهاند ، وجه تعبیر حضرت ۹ از قرآن وعترت به دو چیز

گرانبها، واضح وهویداست .

بعضی از محققین در کلمات خود از قرآن به «کلام الله صامت» واز عترت به «کلام الله ناطق» تعبیر کردهاند، واین تعبیر در هر دو قسمت به نظر تمام نمیآید. اما راجع به قرآن به واسطه وجوه زیر :

۱. در خود قرآن به «کتاب ناطق» تعبیر شده ، میفرماید: (هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ) (این کتاب ماست ، که با شما به حق سخن میگوید)، پس چگونه میتوان از «کتاب ناطق» به «کلام صامت» تعبیر نمود؟

۲. نامهایی در قرآن برای آن ذکر شده که با صامت مناسب نیست ، مانند «تذکره»: (وَإِنَّهُ لَتَذْکِرَةٌ لِلْمُتَّقِینَ) .

و «ذکر»: (إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَلِقَوْمِکَ) .

و «حدیث»: (اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ) .

و «موعظة»: (قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ) .

و «بیان»: (هذا بَیانٌ لِلنّاسِ) .

و «تبيان»: (تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ) .

و «قول فصل»: (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ) .

و «بشير ونذير»: (قُرْآناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* بَشِيراً وَنَذِيراً) وغير اينها.

۳. لفظ قرآن كه از مادّه قرائت است با صامت مناسبت ندارد.

۴. در خود تعبير تناقض موجود است ، چه اگر «كلام است صامت نيست»

واگر «صامت است كلام نيست».

۵. اين تعبير مناسب كتب انبياى سلف است ، امّا با قرآن كه الفاظ آن به قدرت كامله حق ايجاد وبه واسطه جبريل امين بر قلب سيد المرسلين ۹ القا گرديد وحضرت به لسان خود بيان فرمود مناسبت ندارد.

و امّا راجع به ائمّه اطهار، اگر مراد از كلام الله ناطق شخص امام است ، كه وى از مقوله الفاظ نيست واگر به عنايت اين است كه همه عالم كلام حق تبارك وتعالى ميباشند به اعتبار اينكه مظهر صفات وكمالات اويند، اين تعبير اختصاص به ائمّه ندارد. بلى آنان مظهر اتمّ واكمل صفات الهى هستند، واگر از كلام الله، ناطق بودن آنان ، بيانات واوامر ونواهى ايشان است ، آن ها هم به ما از طريق كتاب وضبط راويان اخبار وآثار رسيده است ، مگر اينكه بگوييم هر امامى نسبت به حاضرين زمان خود كلام الله ناطق ، يعنى بيان كننده قرآن مجيد به طور شفاهى است .

حديث دوم : در كافى از على بن ابراهيم از پدرش

از نوفلى از سكونى از حضرت صادق ۷ از پدران گرامش از پيغمبر

اكرم ۹ روايت فرموده كه رسول خدا۹ فرمود :

«أيّها الناس ، إنّكم فى دار هُدنَة ، وأنتم على ظهر سفر، والسير بكم سريع ، وقد رأيتم الليل والنهار والشمس والقمر يبليان كلّ جديد، ويقرّبان كلّ بعيد، ويأتيان بكلّ موعود، فأعدّوا الجهاز لبعد المجاز»، قال : فقام المقداد بن الأسود فقال : يا رسول الله، وما دار الهدنة؟ قال : «دار بلاغ وانقطاع ، فإذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن ، فإنّه شافع مشفّع وماحل مصدّق ، ومن جعله إمامه قاده إلى الجنّة ، ومن جعله خلفه ساقه إلى النار، وهو الدليل يدلّ على خير سبيل ، وهو كتاب فيه تفصيل وبيان وتحصيل ، وهو الفصل ليس بالهزل ، وله ظهر وبطن ، فظاهره حكم وباطنه علم ، ظاهره أنيق وباطنه عميق ، له نجوم وعلى نجومه نجوم ، وله تخوم وعلى تخومه تخوم ، لا تحصى عجائبه ، ولا تبلى غرائبه ، مصابيح الهدى ومنار الحكمة ودليل على المعرفة لمن عرف الصفة ، فليجلِ جالٍ بصره ، وليبلغ الصفة نظره ، يُنجَ من عَطَب ويخلّص من نشب ، فإنّ التفكّر حياة قلب

البصير، كما يمشى المستنير فى الظلمات بالنور، فعليكم بحسن التخلّص وقلّة التربُّص» .

ترجمه حديث : اى مردم! شما در دار]هدنه و[صلح وآرامش]يعنى شما در سراى آرامش موقت [ودر طريق سفرى هستيد كه زود به مقصد رهسپار ميشويد، وبه تحقيق ميبينيد كه شب وروز وخورشيد وماه (سال وماه) هر تازهاى را كهنه وهر دورى را نزديك وهر

موعودی را به وجود میآورند، پس برای گذرگاه دور ودراز تهیه جهاز نمایید، در این موقع مقداد بن اسود
برخاست وعرض کرد: یا رسول الله! مقصود از دار هدنه چیست؟
حضرت فرمود: مقصود از دار هدنه ، داری است که به نهایت میرسد ومنقطع میگردد پس هر گاه فتنههایی چون قطعههای شب
تاریک ، امر را
بر شما مشتبه ساخت ، بر شما باد به تمسّک به قرآن ؛ زیرا قرآن شفاعت کنندهای است که شفاعت او مورد قبول وخصومت
کنندهای است که خصومتش گواهی میشود، هر که قرآن را جلو خویش قرار دهد (=به دستوراتش رفتار کند) او را به بهشت
کشاند وهر که قرآن را پشت سر قرار دهد (=مخالفت با آن کند) او را به طرف دوزخ راند، قرآن راهنمایی است که به بهترین
طریق راهنمایی میکند وکتابی است که در آن حقّ وباطل را از یکدیگر جدا وحقایق را هویدا ومحصّل ومقصود از هر چیزی را
آشکارا میسازد وکلام حقی است که باطل در آن راه ندارد. برای قرآن ظاهری وباطنی است ، ظاهر قرآن حُکم وباطن آن دانش
است ، ظاهر قرآن نیکو منظر وشگفتآور وباطن آن عمیق واز فهم عموم فراتر است . آسمان قرآن را ستارگانی است وبر بالای آن
ستارگان ، ستارگان دیگر (دارای آیاتی است که به آن ها هدایت میشود وآیات دیگری است که بر آن آیات دلالت میکند) (برای
قرآن حدّ ومنتهاست وبر آن حد، حدّ دیگر) ، عجایب قرآن احصا
نمیشود وغرایب (=چیزهای کمیاب ونادر) آن کهنه نمیگردد، قرآن چراغهای هدایت ومنارههای حکمت ودلیلهای معرفت
وخداشناسی است برای کسی که به حقیقت قرآن آشنا گردد.

بنابراین لازم است که کنجکاوان ومتفکران ، دیده خود را جولان دهند وصفت بصیرت را به طور رسا به کار برند تا از هلاکت
نجات واز وقوع در بیچارگی رهایی یابند؛ زیرا تفکر واندیشه مایه زندگی دل بیناست ، چنانچه روشنی وسیله رهروی استفاده کننده
از نور در تاریکیهاست ، پس بر شما باد به نیک گذر کردن از این دنیا واندك انتظار کشیدن در این سرا.

گفتار دوم

در بیان عدم تحریف قرآن

بعضی از ظاهربینان به واسطه برخی از اخبار، که موهم تحریف است ، بدون تحقیق قائل به تحریف در قرآن شدهاند واین گفتار
بسیار واهی وبیاساس است وما در الکلم الطیب آنچه از اساتید کرام وآیات عظام ، مانند مرحوم نائینی ودرچهای وبلاغی اخذ نموده
وبه نظر رسیده بود متذکر

شدیم ، ودر اینجا نیز لازم است این قسمت را تحت چند مطلب متعرض
گردیم :
۱. قرآن بزرگترین معجزه پیغمبر اسلام بوده واز ابتدای نزول ، پیغمبراکرم۹ به آیات آن تحدّی مینمود ودلیل صدق دعوی خود قرار
میداد.
و چنانچه در بیان طرز نزول قرآن متذکر میشویم ، قرآن ، نجوماً وآیه
آیه وسوره سوره نازل میشد وچون پایه واساس دین ووسیله دعوت پیغمبر۹ ومسلمین بود، از همان روز اول اهتمام بسیار به حفظ

وضـبط آن داشتند وبه محض نزول ، پیغمبراکرم۹ برای مسـلمانان قرائت وآنان ضـبط میکردند ودر مواقع لازم برای مشرکین ویهود ونصارا تلاوت وآنان را به دین مبین دعوت مینمودند. وعده‌ای به نام کُتّاب وحی معروف بودند وآیاتی که نازل میشد مینوشتند. هر چه عدّه مسلمین رو به زیادی میرفت اهتمامشان در این امر بیشتر میشد وچه بسیار از آن ها، که تمام قرآن را
ضبط وحفظ کرده بودند وهر چند مرتبه بر پیغمبر۹ تلاوت
مینمودند، مانند حضرت علی ۷، عبد الله بن مسعود ،

معاذ بن جبل ، اُبیّ بن کعب ، زید بن ثابت ،

ابوایوب انصاری ، ابو الدرداء ،

عبادهٔ بن صامت ، سعد بن عبید وغیر اینها، مخصوصاً علی امیر

المومنین ۷ که عالم به شأن نزول وتفسیر وتأویل قرآن ، واز روز اول بعثت ، تا رحلت حضـرت ختمی مرتبت در سـفر وحضر ملازم آن سـرور بود وتا اواخر بعثت ، که عـدّه مسـلمانان به دهها هزار رسـید، همه کم وبیش حافظ قرآن بودنـد، اگر چه به حسب سـبقت وفضیلت تفاوت داشتند. واز طرفی پیغمبر
اسـلام مسلمانان را به تلاوت قرآن وعمل نمودن به اوامر ونواهی آن تأکید میفرمود ومسلمانان هم تلاوت قرآن وحفظ ودراست آن را شـعار اسـلام ونشانه ایمان ووسـیله تهذیب اخلاق وتزکیه نفس وتقدّم در فضـیلت ومایه سـعادت خود میدانستند واز این جهت در حفظ وضـبط آن ساعی وکوشا بودند. با این وصف ، چگونه ممکن بود که چیزی از قرآن اسـقاط ، یا در آن کم وزیاد بشود؟! ولی چون وحی در حیات رسول خدا منقطع نشده بود ومسـلمانان منتظر نزول وحی بودند، قرآن را در مصحف واحد جمع ننموده بودند، هنگامی که رسول خدا رحلت ووحی منقطع شد، مسـلمین در حضور هزاران حافظ ، قرآن را در مصـحف واحد جمع کردند واز آن به بعـد نیز قرآن کریم بـا همین اهتمـام عظیم مسـلمین در قرون واعصار متمادیه]= طولانی [ومراقبت تامّ وتمام در اسـتنساخ از آن ، دوره به دوره وقرن به قرن به دست ما رسیده است .
بلی ، در تنظیم قرآن رعایت ترتیب نزول نشده ؛ مثلاً آیه (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ) که بعد از آیه (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ) نازل شده ،
به چنـدین آیه قبل از آن ضـبط شـده وآیه تطهیر (إِنَّما یُرِیـدُ اللهُ لِیُـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) که آیه مسـتقلی است ، در بین آیات
زوجات نبی۹ نوشته شده وغیر اینها، ولی اینها مربوط به کم وزیاد یا تغییر اسلوب قرآن نیست .

۲. گفتار بزرگان از دانشمندان واساتید فن درباره عدم تحریف :
شیخ صدوق ؛ با کمال احاطه وتتبعی که در اخبار دارد، در کتاب

اعتقاداتش میگوید: «اعتقاد ما امامیه این است ، که قرآنی که بر پیغمبر ۹ نازل شد، همین است ، که ما بین الدفتین]= میان دو جلد[است وبیش از این نیست وهر که به ما نسبت دهد که قائل به نقصان در قرآنیم دروغگوست» .
شیخ مفید؛ در کتاب مقالاتش گفته : «جماعتی از امامیه گفتهاند که از

قرآن هیچ کلمهای وهیچ آیهای وهیچ سورهای کم نشده ، ولی آنچه در قرآن امیرالمومنین ۷ از تأویل وتفسیر معانی قرآن بر حقیقت تنزیلش ثبت شده حذف گردیده است» .
سید مرتضی ؛ بعد از قول به عدم نقیصه ، میفرماید: «کسانی که از

امامیّه وحشویّه مخالفت کردهاند اعتنایی به مخالفت آن ها نیست ؛ زیرا به اخبار ضعیفی که گمان کردهاند صحیح است استناد نمودهاند».

شیخ طوسی ؛ در تفسیر تبیان میگوید: «اما کلام در زیاد وکم شدن

قرآن از سخنانی است که لایق به قرآن نیست . زیرا قول به زیاد شدن در قرآن ، بطلان آن اجماعی تمام مسلمانان از خاصّه وعامّه است وقول به کم شدن نیز خلاف ظاهر مذهب مسلمین میباشد، ونزد ما هم اقرب به صواب وَاَلْیَق به صحت ، قول به عدم نقیصه است وسیّد مرتضی ؛ آن را تأیید فرموده واز ظاهر روایات نیز همین معنی ظاهر وهویداست وروایاتی که از خاصّه وعامّه مخالف این نقل شده ، روایات آحادی است که مفید علم نیست وبهتر، اعراض از آن هاست» .
و شیخ طبرسی ؛ در مجمع البیان کلام شیخ را متابعت

نموده است .

شیخ کبیر در کشف الغطاء فرموده : «شک نیست که قرآن به حفظ ملک
دیّان از نقصان محفوظ است ، چنانچه قرآن واجماع علما در هر زمان بر این امر دلالت میکند واعتباری به اخبار نادره نیست» .
قاضی نور الله در کتاب مصائب النواصب گفته : «آنچه به شیعه امامیه از
وقوع تغییر در قرآن نسبت داده شده ، جمهور امامیه به آن قائل نشدهاند، بلکه عده کمی که اعتنا به قول آن ها در میان علمای شیعه نیست گفتهاند» .
شیخ بهائی ؛ فرمود: «درست این است ، که قرآن عظیم ، محفوظ از
زیاده ونقصان است وقول خدای تعالی : (إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) بر این امر دلالت دارد» .

مقدّس بغدادی در شرح وافیه فرموده : «معروف بین اصحاب ما، عدم
نقیصه در قرآن است به حدی که اجماع آن ها بر این مطلب نقل شده» .
محقّق ثانی رساله مستقلّه درباره عدم تحریف

نوشته .
و مرحوم سیّد، استاد سیّد محمّد باقر درچهای در درس خود تصریح
میفرمود که اخبار تحریف باطل وضعیف وخلاف اجماع است .
و استادنا الاعظم مرحوم نائینی در درس خویش نکوهش بسیار از قول به تحریف میکرد واخبارش را ضعیف میشمرد وتفسیر منسوب به امام حسن عسکری را مدخول میدانست ومدّعی اجماع بر بطلان تحریف بود.

] ردّ اخبار تحریف از وجوهی :[
و مرحوم بلاغی در تفسیر آلاء الرحمن اهمّیت بسیار به این مطلب داده واخبار تحریف وآیاتی را که ملصق به قرآن دانستهاند رد نموده است .
۳ـاخبار تحریف از جهاتی قابل اعتماد نیستند :
الف) اکثر آن ها ضعیفند، زیرا راوی آن ها از غلات یا نواصب بوده

یا خبرش مرسل یا مقطوع است .

ب) بسیاری از آن ها معارض یکدیگرند ودو خبر که معارض یکدیگر شد از درجه اعتبار ساقط میشود.
ج) مخالف با اخبار معتبرهای هستند که تاب مقاومت با آن ها ندارند.
د) معرضٌعنه اصحابند (علمای فن از آن ها اعراض نموده ومورد اعتنا قرار ندادهاند) وبه گفته محقق خراسانی : «خبر معرضٌ عنه ، هر چه صحّتش
بیشتر شود ضعفش زیادتر گردد».

ه) خلاف اجماعند چنانچه گذشت .

و) مخالف با نصّ قرآنند: (لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ)

و(إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) .

ز) پاره‌ای از آن ها مشتمل بر مطالبی است که خلاف ضرورت دین یا مذهب یا برهان قطعی است .

ح) اگر اخبار تحریف درست باشد، قرآن از استدلال ساقط میشود وحال آنکه ائمّه طاهرین وعلمای راشدین وعامه مسلمین ، از زمان نزول تا این زمان در فروع واصول به قرآن استدلال میکردهاند وقرآن را یکی از ادلّه اربعه میشمارند.

ط) بسیاری از تحریفاتی که قائل شدهاند، موجب رکاکت عبارت میشود وقرآن را از فصاحت خارج میکند.

ی) اکثر اخبار تحریف قابل توجیهند وراجع به تفسیر یا تأویل یا شأن نزول آیاتند؛ به این معنی که ، یا از جانب حق ، تفسیر وتأویلش نازل شده ، یا جبرئیل امین حین نزول تفسیر کرده ، یا پیغمبر اکرم ۹ حین تلاوت بیان فرموده ، یا از ائمّه طاهرین : تفسیرش رسیده ومربوط به أصل قرآن نیستند.

بالجمله ، قول به تحریف مخالف ضرورت دین ومذهب واجماع مسلمین ونصّ قرآن مبین وبرهان عقل واستدلال ائمّه طاهرین است .

۴. در اخبار دارد که حضرت علی ۷ پس از رسول اکرم ۹: «وما وضع برده علی کتفیه إلّا فی الصلاهٔ ، حتّی جمع القرآن» (ردا بر دوش نگرفت مگر

برای نماز، تا قرآن را جمعآوری کرد) وهنگامی که از جمع آوری ونوشتن آن فارغ شد در محضر مسلمانان آورد وگفت : این کتاب خداست همان طور که خدا بر محمّد۹ نازل فرموده ومن آن را جمع کردهام . گفتند: آن همین است که نزد ماست وما را بدان نیازی نیست ، حضرت قسم یاد کرد: بعد از

این روز، آن را نخواهید دید .

و بعضی گمان کردهاند، قرآنی را که حضرت علی ۷ جمعآوری کرد بیش از این قرآن ودر آن ، کلمات وآیاتی بوده که از این حذف شده است واز این جهت قائل به تحریف شدهاند؛ ولی این گمان باطل ومدّعایی بدون دلیل بوده ، بلکه برهان بر خلاف آن قائم است وآنچه مسلّم است ومحققین از علما متذکّر شدهاند این است که قرآنی که حضرت علی ۷ جمعآوری فرموده به ترتیب نزول وتقدم منسوخ بر ناسخ ومتضمن شأن نزول وتفسیر وتأویل وذکر خاصّ وعام بوده وچون این قسمت با اغراض ومقاصد افراد خاص منافات داشته ، از این جهت آن را نپذیرفتند.

۵. در بعضی از کتب وزبانهاست ، که عثمان در زمان خلافتش دستور داد قرآن را جمعآوری کنند وقرآنی را که زید بن ثابت جمع کرده بود از آن استنساخ نموده به بلاد اسلامی فرستاد وسایر قرآنها را سوزانید واین سخن بیپایه ونادرست است ، برای اینکه ، أولاً: چنانچه قبلاً متذکّر شدیم ، قرآن پس از رحلت رسول اکرم ۹ بلافاصله در مجمع مسلمانان در مصحف واحد جمع گردید .

و ثانیاً: تا زمان خلافت عثمان ، جمعیت مسلمانان اکثر نقاط زمین را گرفته وبیش از هزار شهر را در قلمرو خود درآورده ونسخ قرآن در همه بلاد مسلمین منتشر شده بود وبرای عثمان مقدور نبود که تمام قرآنهایی را که در نقاط مختلف جهان بود جمعآوری کرده وبسوزاند وبر فرض ، اگر چنین عملی

میکرد با چه عکس العملی از جانب مسلمانان رو به رو میشد؟ وآیا از سینه مسلمانان میتوانست محو کند؟

بلی ، در بعض اخبار دارد که از عبـد الله بن مسـعود واُبیّ بن کعب خواست قرآنی را که نوشـته‌اند به او دهند تا با قرآنی که خودش نوشته تطبیق کند، عبدالله بن مسعود امتناع کرد. دستور داد او را زدند وبه زور قرآن او را گرفته سوزانیدند .

و أمّا رسم الخطی که در بعض مصـاحف به عثمان نسبت میدهنـد دلیل بر این نیست که اختلافی با سایر قرآنها داشـته باشـد، بلی ، ممکن است در وقف ووصـل وتعیین آیات وطرز کتابت بعض کلمات ونحو اینها اختلافی باشـد واین ضـرری به اصل قرآن نمیزنـد، بلکه در رسم الخط عثمان در بعض موارد غلطهای کتابی هم دیده میشود؛ مانند «لشیء» در آیه (وَلا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ) که «لشأی» به زیاد کردن الف بین شین وباء نوشته و(لَأَذْبَحَنَّهُ) که «لا اذبحنَّه» ضبط کرده ودر قرآنها که از این رسم الخط استنساخ شده مانند

قرآنهای چاپ مصر به همین نحو مکتوب میدارند، ولی در قرائت ، همگی «لشیء» و«لأذبحنّه» میخوانند.

گفتار سوم

در تفسیر قرآن وروش مفسرین

تفسیر در لغت ، به معنی کشف وپرده برداشتن از چیزی پوشیده ، ودر اصطلاح ، بیان مراد ومقصود از آیه است .

و در اخبـار بسـیار از رسول اکرم ۹ وائمّه اطهـار : از تفسیر به رأی واظهـار سـلیقه در معنی آیـات قرآن نهی شـده . از رسول اکرم۹ روایت شده که فرمود :

«من فسّر القرآن برأیه فلیتبوّأ مقعده من النار» .

(هر که قرآن را به رأی وسلیقه خود تفسیر کند، جایگاه او از آتش پر شود).

و در روایت دیگر میفرماید :

«من فسّر القرآن برأیه فأصاب الحقّ فقد أخطأ» .

(هر که قرآن را به رأی وسلیقه خود تفسیر کند وبه حق برسد، باز هم خطا رفته است).

و از حضرت صادق۷ روایت شده که فرمود :

«من فسّر القرآن برأیه إن أصاب لم یُؤجر، وإن أخطأ فهو أبعد من السماء» .

(هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند اگر درست دریابد، او را اجری نباشد واگر به خطا رود به بیش از مسافت زمین وآسـمان از حقیقت دور افتد).

و در اینکه مراد از «تفسیر به رأی» چیست؟ بین مفسّـرین اختلاف است وتوضیح در این مقام این است که طبق آیه شریفه (هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَأُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلّا اللهُ وَالرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ) ، آیات قرآن بر دو دسته است : محکمات ومتشابهات . محکم آن است که مقصود از آن بـدون ضمّ ضـمیمه‌ای (=پیوسـتن پیوستی) روشن باشد؛ مانند (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللهِ إِلهاً آخَرَ) ومتشابه آن است که تاب معانی متعدّد داشته

باشد وبدون ضمّ ضـمیمه‌ای مقصود معلوم نگردد؛ مثل (ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ) وتأویل متشابه عبارت از مرجع وضـمیمه است ، که

متشابه به آن

بـازگشت میکنـد ومعنـای مقصـود به وسـیله آن معلـوم میگردد واین مرجع عبـارت از آیه محکم یـا خـبر قطعی از رسول اکرم وائمّه اطهـار: است که مـبیّن قرآننـد؛ زیرا علم به تأویـل قرآن طبق آیه مزبور مختصّ به خـدا وراسـخین در علم ، یعنی پیغمبر۹ وائمّه هدی است ، چنانچه در ذیل تفسیر آیه شریفه دلایل واخبار آن را ذکر خواهیم نمود، إن شاء الله تعالی .

و از جهت دیگر آیات قرآن دارای دو جنبه است : جنبه ظاهری وجنبه باطنی .

و ظاهر قرآن بر دو نوع است :

۱. نصوص : یعنی آیـاتی که دلالـت لفـظ در آن هـا بر مراد ومقصود قطعی ویقینی است ، به طوری که خلاـف آن احتمـال نمیرود؛ ماننـد بسـیاری از آیات وارده در توحیـد ومعاد جسـمانی وغیر اینها در باب عقاید وغیره . ودر این قبیل آیات چون مراد معلوم اسـت اشکالی در اخذ آن ها نیست .

۲. ظواهر: یعنی آیاتی که لفظ بر حسب قواعـد عربیّت ،ماننـد: «اصالهٔ العموم» و«اصالهٔ الاطلاق» و«اصالهٔ الحقیقهٔ» ونحو اینها، دلالتش بر مقصود روشن وهویـدا باشـد ولی خلاـف آن هم احتمـال برود، به اینکه مخصّـِص یا مقیّـِد یا قرینه مجازی داشـته باشـد، ودر علم اصول حجت بودن ظواهر قرآنی بعد از فحص تامّ از مخصّـِص ومقیّد وقراین مجاز در اخبار وآیات وادلّه عقلیّه ثابت شده است واین مختصّ مجتهد است وغیر او نمیتواند به ظواهر قرآن عمل کند.

و بـاطن قرآن ، یعنی معانی پوشـیده‌ای که از مطاوی قرآن اسـتفاده میشود، واز پیغمبر اکرم۹ روایت در حـدیث سابق]گذشت [که فرمود: «له تخوم

وعلی تخومه تخوم» ، وغیر آن از احادیث کثیره که دلالت دارد که برای قرآن

ظاهری وباطنی است وبرای باطن قرآن هم باطنی است تا به هفت بطن منتهی شود. ودر بعض اخبار برای قرآن هفتاد بطن ذکر شـده واین اخبار اشاره به کثرت بطون قرآن است .

و علم به بواطن]= درونهـا، نهفتههـای [آیـات قرآن از خصـایص خانـدان نبوّت وعصـمت وطهـارت است واین منبع یکی از منـابع وسرچشمههای علم وحکمت خاندان نبوّت است وجز به وسیله آنان راهی برای استفاده از این منبع نیست وکسانی که به استحسانات وحدسیّات وروایات غیر معتبره ،

آیات قرآن را به ذوق ومشرب خود تفسیر وتأویل میکنند اعتمادی به قول آن ها نیست ومشمول اخباری هستند که در نهی از تفسیر به رأی مذکور شد.

بنابراین تفسیر به رأی عبارت است از: تفسیرکردن آیه متشابه بـدون اسـتناد به آیه‌ای محکم یا خبر قطعی ، وهمچنین تفسـیر کردن بواطن آیات بدون استفاده از علوم ائمّه اطهار است .

سخنی درباره مفسرین وکتب تفسیر :

چنانچه از بحث پیش استفاده شد در تفسیر قرآن باید به

فرمایشات پیغمبر۹ ومبیّنان قرآن ، که طبق حدیث ثقلین

واحادیث قطعی دیگر عترت پیغمبر ۹ یعنی ائمّه اثنا عشر

میباشند، مراجعه کرد؛ امّا مراجعه به مفسّرین عامّه ، مانند عکرمه

ومجاهد وعطاء وحسن بصری وضحّاک بن مزاحم

وقتاده ومقاتل بن سلیمان ومقاتل بن حیان وفخر رازی وامثال

اینها درست نیست واعتبار واعتمادی به کلمات آن ها نمیباشد برای اینکه ،
۱. از طریق خود عامّه واهل رجالشان ضعیف شمرده شدهانـد، چنانچه در حقّ عکرمه گفتهانـد: «دارای عقیده خوارج وکذّاب وغیر ثقه است» .

و درباره مجاهد از اعمش نقل شده که ، «تفسیرش را از اهل کتاب
گرفته ، واز جمله منکراتش اینکه مقـام محمود]در آیه (عَسـی أن یبعثَـک ربُّک مقاماً محموداً) [را چنین تفسیر کرده که پیغمبر ۹
فردای قیامت پهلوی خدا
در عرش جلوس میکند» .
و درباره ضحّاک از یحیی بن سعید نقل شده که ، «ضحّاک نزد ما
ضعیف است واز ابن عباس روایت میکند وحال آنکه هرگز او را ملاقات نکرده» .

و درباره قتاده گفتهاند که او، «مدلّس است» .

و درباره مقاتل بن سلیمان از وکیع نقل شده که او، «کذّاب است»، واز
نسائی نقل شده که او، «دروغ میگفت»، واز یحیی بن سعید نقل شده که ، «حدیث او قابل اعتنا نیست» .
و در حقّ ابنحیان گفته که : «علم قرآن را از یهود ونصارا میگرفته ومطابق کتب آن ها تفسیر میکرده» .
و درباره مقاتل بن حیان از وکیع نقل شده که ، «او را به کذب نسبت میداده» وابن معین «او را ضعیف شمرده»؛ واحمدبن حنبل گفته که ،
«اعتنایی به مقاتل بن سلیمان ونیز به مقاتل بن حیان نیست» .

و درباره فخر رازی ، مرحوم نراقی در جامع السعادات میگوید :

«روزی در اواخر عمرش گریه میکرد، سببش را پرسیدند؟ گفت : مطلبی را سالهای متمادی معتقد بودم وفعلاً فهمیدم اشتباه بوده ومیترسم تمام عقایدم از این قبیل باشد» .

و این مطلب کاشف از این است ، که در تمام عقایدش شک داشته وچون در اکثر امور تشکیک مینموده وی را امام المشکّکین نامیده‌اند.

]اشکالات کتب تفسیری اهل سنّت :[

۲. کتب تفاسیر آن ها مشتمل بر کفریات وافترائاتی نسبت به مقام

مقدّس انبیاست که مخالف با مبانی دین مبین واصول مسلّمه اسلام است ؛ مثل اینکه در تفسیر آیه (وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِیٍّ إِلّا إِذا تَمَنّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللّهُ آیاتِهِ وَاللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ) میگویند معنی آیه این است که هر گاه پیغمبری تکلّم کند، یا حدیث

گوید، یا تلاوت وقرائت آیه کند، شیطان در آن میان القای ضلالت]=گمراهی ، باطل [کند.

و گویند: وقتی پیغمبر اکرم ۹ سوره نجم را در مجمع مشرکین مکّه قرائت میفرمود، هنگامی که به این آیه رسید: (أَفَرَأَیْتُمُ اللّاتَ وَالْعُزّی* وَمَناةَ الثّالِثَةَ الأُخْری) شیطان این دو جمله را بر زبان پیغمبر ۹ جاری کرد :

«تلک الغرانیق العلی ، منها الشفاعهٔ ترتجی» .

(این بتها نیکویان بلند مرتبهای هستند که از آن ها امید شفاعت برده میشود).

چون قریش این بشنیدند خرسند شده وگفتند: محمّد ۹ خدایان ما را میستاید وبه سجده افتادند، جبرئیل پیغمبر را خبر داد وحضرتش محزون شد، پس این آیه برای تسلیت پیغمبر ۹ نازل شد که به زعم آنان مفادش این است ، که «همه انبیا ورسل هر گاه تلاوت آیات میکردند شیطان در زبان

آن ها تصرف میکرد؛ ولی خداوند القای شیطان را برطرف وآیات خود را محکم میدارد»؛ واین کلام از وجوهی فاسد است :

أ. منافی با عصمت انبیاست .

ب . موجب سلب وثوق واعتماد از گفتار آن ها میشود.

ج . منافی با آیات قرآن است ، مانند آیه شریفه (وَما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی* إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی* عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی) که در همان سوره والنجم است

وآیات دیگر.

د. سوره حج که شامل آیه مزبور است در مدینه نازل شده وسوره نجم در مکّه وبیش از ده سال بین نزول این دو سوره فاصله شده وهیچ گونه مناسبتی با تسلیت ندارد. ومعنی ظاهر آیه این است که ، «هر رسول ونبی را که فرستادیم آرزوی او هدایت قومش بود وشیطان القای ضلالت میکرد ومردم را اغوا مینمود؛ ولی خداوند رفع القای شیطان را مینمود وآیات خود را محکم میفرمود».

و از این قبیل کفریات وافترائات در کلمات آن ها بسیار است ، که إن شاء الله هر یک را در محل خود اشاره خواهیم کرد.

۳. مطالبی که در ذیل آیات متعرض میشوند اکثر تفسیر به رأی است واخباری را که در مذمّت آن بود قبلاً متذکر شدیم .

۴. روایاتی که نقل میکنند اغلب از کتب یهود ونصاراست وحال کتابهای آن ها معلوم است .

۵. اخباری که از پیغمبر۹ نقل میکنند اگر منتهی به امثال

ابو هریره وأنَس بن مالک واشباه اینها بشود که حالشان نزد

شیعه امامیه معلوم وکذّاب وجعّال بودنشان مسلّم واگر به

امیرالمومنین۷ وابن عباس وسلمان

وعمّار وامثال اینها بشود از حیث سند ضعیف است واگر در بعض موارد

استناد به روایات آن ها شود برای الزام یا استفاضه وتوافق واثبات تواتر است .

۶. قطع نظر از امور فوق ، اینهـا اهل خبره فن نیسـتند تا گفته شود رجوع به اهل خبره با شـرایطش جایز است ؛ زیرا به محض نوشـتن کتاب تفسیر ونام مفسّر بر خود نهادن ، خبرویّت ثابت نمیشود وبر فرض که اهل خبره باشند فاقد شرایط مرجعیّتند.

]اشکالات وارد بر کتب تفسیری شیعه :[

و امّا کتب تفسیر امامیّه اغلب آن ها نیز خالی از نقص نیست برای اینکه ،

اولا، قسمت مهم آن ها نقل اقوال مفسرین عامّه است ، مثل اینکه

میگوینـد عکرمه چه گفته ، یا مجاهـد چه گفته ، یا عطاء چه گفته وتعجب این است که چه بسا حضـرت ابی جعفر باقر وابی عبد الله صادق ۸ را هم در عداد آن ها میشمارند.

ثانیآ، یک قسـمت نقل اخبار ضـعیفه ، مانند تفسیر منسوب به امام حسن عسکری۷ یـا اخبـار مجعوله غلات ، یا اخبار خلاف اجماع وضرورت مذهب ، مثل اخبار تحریف وغیر اینها از اخبار ضعیفه دیگر است .

ثالثآ، یک قسمت فلسفه بافی وتطبیق آیات قرآن بر فرضیّات حکما واختلاقات (= به هم بافتههای) عرفاست .

رابعآ، کوشـش بسیار در ادبیّت (صرف ، نحو، اعراب ، معانی ، بیان ، لغت ونحو اینها) که چه بسا از فنّ تفسیر خارج است وبیش از مقداری که فهم عربیّت بستگی به آن دارد لزومی ندارد.

خامسآ، جدّیّت بلیغی در ارتباط سورهها وآیات به یکـدیگر وحال آنکه چون قرآن نجوماً (=آیه آیه وسوره سوره) نازل شـده ، جز در مواردی که ارتباط ومناسبت ظاهر ومعلوم است رعایت آن لزومی ندارد.

و بالجمله ، کتاب تفسـیری که خالی از این عیوب باشد کم است واگر خدا توفیق دهد وامام عصر مددی فرمایـد تصمیم دارم در این تفسـیر آیـاتی را که «ظـاهر الدلالـهٔ» است به همـان ظـاهر اکتفـا نمـایم ، بـا رعـایت اخبار وارده بر خلاف ظواهر وکلمات بزرگان از محقّقین ودانشـمندان خبره فن ؛ واگر «ظـاهر الدلالـهٔ» نباشـد هر گاه خبر معتبری در تفسـیر وتأویل وبیان آن خبر یافتم آن خبر را متـذکر شـده وتشـریح نمـایم وهر گـاه خبر معتبری نیـافتم علمش را به اهلش محول کنم . در صورت اخیر اگر چیزی در بیان آیه گفته شود مجرّد احتمال است وقصد به مراد ومقصود منظور نیست .

گفتار چهارم

در اختلاف قرائات

مشهور بین علمای خاصّه وعامّه جواز قرائت قرآن بر طبق
قرائت یکی از قرّای سبعه : عمرو بن علاء بصری ،

عبد الله بن کثیر مکّی ، نافع بن عاصم مدنی ،

عبدالله بن عامر شامی ، عاصم ، وحمزه ، وکسائی کوفی است .

و بعضی قرائت سه نفر دیگر: یزید بن قعقاع مدنی

ویعقوب بن اسحاق حضرمی

وخلف بن هشام را نیز ضمیمه نموده وقرائت این ده نفر را صحیح ومعتبر
وغیر اینها را شاذ دانسته‌اند.

و بعضی مجرّد صحّت عربیّت را در قرائت کافی دانسته ، اگر چه مطابق قرائت احدی از قرّا نباشد؛ مانند مرحوم آیهٔ الله یزدی در عروهٔ الوثقی .
وجماعتی تنها قرائت قرآن را مطابق سیاهی جایز دانسته ؛ مانند مرحوم استاد شیخ جواد بلاغی ؛ وآنچه به نظر صحیح و درست میآید همین قول اخیر
است ودلیل مشهور بر مدّعای خود، از چند وجه است :
۱. متواتر بودن قرائت هر یک از قرّای هفتگانه از زمان ایشان تا این زمان واین دعوی مخدوش ومورد انکار است ؛ برای اینکه ،
أولاً، قرائت هر کدام از ایشان به واسطه دو راوی به آن ها منتهی میشود ودر بسیاری از موارد در روایت کردن از ایشان با هم اختلاف دارند وخود این اختلاف موجب عدم ثبوت قرائت هر یک از قرّا میشود وبر فرض
ثبوت قرائت هر یک از قرّا، تازه هر کدام شخص واحدی بوده که عدالت ووثوق او ثابت نیست واز واحد دیگری روایت کرده که حال اغلب آن ها در روایت مثل خود اوست . وحتی سندهای هیچکدام از این قرائات نزد اهل سنت صحیح ومعتبر نیست ، تا چه رسد به شیعه امامیّه ، وتعجب این است که بعضی قرائات قرّای سبعه را از نبی۹ متواتر میدانند، وحال آنکه سند هر یک از قرّا

مضبوط است وعلاوه بر اینکه حال راویان آن ها معلوم واغلب غیر معتبر ومخدوشند، از آحاد تجاوز نمیکند، تا چه رسد به اینکه متواتر باشد.

و ثانیاً، از استدلال هر یک بر صحّت قرائت خود ووجوه ترجیح آن بر سایر قرائات معلوم میشود که قرائت آن ها از روی اجتهاد بوده ومستند به روایت نیست ؛ مانند استدلالاتی که در ترجیح کلمه ملك بر مالك وعکس آن میکنند.

ثالثاً، نفس اختلاف قرّا وتعارض آن ها، تمام را از اعتبار ساقط میکند؛ زیرا هر یک قرائت دیگری را باطل میداند.

] اخبار سبعة أحرف :[

۲. اخباری که از طریق عامّه از پیغمبر ۹ روایت کردهاند که ،

«إنّ القرآنَ نزل على سبعة أحرف» ، (قرآن بر هفت حرف نازل شده)

وگفتهاند مقصود از هفت حرف ، هفت قرائت است ، واین استدلال نیز

مخدوش است ؛ برای اینکه ،

أولاً، سند این اخبار حتّی در رجال عامّه ضعیف شمرده شده .

و ثانیاً، معارض با اخبار دیگری است ، که نقل کردهاند :

«إنّ القرآن على أربعة أحرف» ، یا «اُنزل القرآن على عشرة أحرف» .

و ثالثاً، در معنای «سبعة أحرف» در خود اخبارش اختلاف است ، در بعض روایاتش دارد :

«اُنزل القرآن على سبعة أحرف : آمر وزاجر وترغيب وترهيب وجدل وقصص ومثل » .

و در بعض روایاتش دارد :

«اُنزل القرآن من سبعة أبواب على سبعة أحرف : زاجراً وآمراً وحلالاً وحراماً ومحكماً ومتشابهاً وأمثالاً» .

و در بعض روایاتش دارد :

«اُنزل القرآن على عشرة أحرف : بشير ونذير وناسخ ومنسوخ وعظة ومثل ومحكم ومتشابه وحلال وحرام » .

و در تفسیر آلاء الرحمن از کتاب الإتقان نقل میکند که ، چهل قول در

معنای «سبعة أحرف» گفتهاند، بنابراین بر فرض صحت ، حدیث مجمل میشود واز دلالت میافتد.

و رابعاً، معارض با اخبار دیگری است که از طریق عامّه نقل شده ؛ مثل خبری که ابن انباری از عبد الرحمان سلمی نقل میکند که گفت : «قرائت ابی

بکر وعمر وعثمان وزید بن ثابت ومهاجرین وانصار یکی بود» ، یا خبری

که ابی داود از انس بن مالك نقل میکند که گفت : «پشت سر ابی بکر

وعمر وعثمان وعلی نماز خواندم همه «مالك يوم الدين» خواندند واول کسی که «ملك يوم الدين» خواند مروان بن حکم بود» .

و خامساً: این اخبار با اخباری که از ائمّه هدی به طریق شیعه رسیده مردود است ؛ مثل حدیثی که کافی مسنداً از حضرت باقر۷

وصدوق ؛ در

عقائدش از حضرت صادق۷ روایت کرده که ، «إنّ القرآن واحد نزل من عند واحد، ولکن الاختلاف یجیء من قِبَلِ الرواة» .

(به درستی که قرآن یکی است واز جانب خداوند یکتا نازل شده واختلاف از ناحیه راویان آمده است).

و در کافی به سند صحیح از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت :

قلت لأبی عبد الله ۷: إنَّ الناس یقولون : إنّ القرآن نزل علی سبعۀ أحرف ، فقال ۷: «کذبوا أعداء الله، ولکنّه نزل علی حرف واحد من عند الواحد» .

(گفتم به حضرت صادق که ، مردم میگویند: قرآن بر هفت حرف نازل شده ، فرمودند: دروغ میگویند دشمنان خدا، بلکه قرآن به یک حرف از جانب یکی نازل شده).

سادساً: بالوجدان واضح است که جبرئیل قرآن را بر پیغمبر هفت مرتبه وهر مرتبه بر طبق قرائت یکی از قرّا نازل نکرده .

] خبر اقرؤا القرآن کمایقرأ الناس :[

۳. خبری که از طریق شیعه از ائمّه هدی رسیده که فرمودند :

«إقرؤوا القرآن کما یقرأ الناس» .

(قرآن را همانطوری که مردم میخوانند بخوانید) وادعا کردهاند که مراد از «ناس» در این خبر قرّای سبعه هستند.

این ادعا هم بدون دلیل وباطل است ؛ زیرا ظاهر از «ناس» عموم مسلمین از عامّه وخاصّه هستند، که قرآن را مطابق سیاهی قرائت می کنند وتنها بعضی از قرّا که بخواهند اظهار فضلی کنند بر طبق قرائت قرّای سبع می خوانند، لذا این خبر دلیل بر مدّعای ماست نه ادعای آن ها.

قرائت قرآن تنها مطابق سیاهی جایز است :

بنابرآنچه ذکر شد ادلّه مشهور بر اثبات صحت قرائات هفتگانه هیچ قابل اعتماد نیست وتنها سیاهی قرآن که از زمان نبی۹ تا این زمان به نحو تواتر به ما رسیده معتبر است .و دلیل بر این مدعا این است که قرآن مجید آنچه نازل میشد، مسلمین با کمال جدّیّت وتمام رغبت ضبط ومکرر بر یکدیگر قرائت وتصحیح مینمودند وچنانچه گذشت عدّه زیادی تمام قرآن را حفظ نموده وبر رسول اکرم۹ قرائت میکردند واز زمان نبی ۹ به بعد هزارها قرآن نوشته شده وهزاران نفر آن را حفظ داشتند وحافظین قرآن رقیب قرآنها بوده ، اگر یک قرآن بر خلاف سیاهی نوشته میشد آن را تصحیح میکردند وقرآنها رقیب حافظین بوده ، اگر یک نفر بر خلاف سیاهی میخواند غلط

شمرده میشد وحتی کسانی که میخواستند قرائت قرّا را رعایت کنند در حواشی قرآن به خط قرمز مینوشتند واز این جهت سیاهی قرآن به «سواد» یا سیاهی قرآن معروف شد واین سیاهی به نحو تواتر، بلکه فوق آن ، از زمان پیغمبر ۹ دست به دست به ما رسیده وقابل هیچگونه خدشهای نیست ، چه اگر در این نحوه تواتر خدشه شود، در عالم ، تواتری یافت نخواهد شد ودر این صورت باید در سند قرآن هم تأمّل نمود.

و اینکه معروف است سیاهی قرآن مطابق قرائت حفص از عاصم نوشته

شده اشتباه است ، بلکه حفص مطابق سیاهی قرائت کرده وقبل از حفص وعاصم همه قرآنها برطبق همین سیاهی بوده ومطابق آن ،

قرائت مینمودهاند.

و دلیل دیگر اینکه قرائت سیاهی قرآن به اجماع مسلمین ، بلکه ضرورت دین ، صحیح است واحدی در صحت آن اشکال نکرده ؛ ولی غیر سیاهی باطل نباشد مورد شبهه واشکال است . بنابراین نباید امر قطعی یقینی را کنار گذارده وبه مشکوک عمل کرد.

بلی ، اعتماد ورجوع به قرّا در تشخیص مخارج حروف ومراعات «مدّ لازم» و«ادغام» و«قلب» و«اخفا» و«اظهار» و«تفخیم» و«ترقیق» و«اماله» و«اشمام» و«وقف» و«وصل» وامثال اینها در صورتی که از عرف عرب خارج نشود وشرایط خبرویّت در آن ها موجود باشد، مانعی ندارد، بلکه بسا لازم است .

گفتار پنجم

در فضیلت قرائت قرآن وآداب آن و تعلیم وتعلّم وحفظ قرآن

اخبار در فضیلت قرائت قرآن وختم آن وقرائت هر یک از سورهها وخصوص بسیاری از آیات شریفه قرآن وخواندن از روی مصحف ، یا از حفظ وتلاوت در نماز نشسته وایستاده وخواندن به صوت حسن وبا ترتیل وغیر اینها بسیار ودر کتب اخبار مضبوط است ، وما در اینجا به ذکر چند

روایت اکتفا میکنیم :

۱. در کافی از حضرت باقر۷ روایت میکند که فرموده :

«من قرأ القرآن قائماً فی صلاته کتب الله له بکلّ حرف مائهٔ حسنهٔ ، ومن قرأ فی صلاته جالساً کتب الله له بکلّ حرف خمسین حسنهٔ ، ومن قرأ فی غیر صلاته کتب الله له بکلّ حرف عشر حسنات» .

(هر کس قرآن را ایستاده در نماز بخواند، خداوند برای او به هر حرفی صد حسنه بنویسد وهر که نشسته در نماز بخواند، خداوند برای او به هر حرفی

پنجاه حسنه بنویسد وهر که در غیر نماز بخواند، خداوند برای او به هر حرفی ده حسنه بنویسد).

۲. در کافی از حضرت سید الشهداء۷ روایت میکند که فرمود :

«من قرأ آیهٔ من کتاب الله عزّوجلّ فی صلاته قائماً یکتب له بکلّ حرف مائهٔ حسنهٔ ، فإذا قرأها فی غیر صلاته کتب الله له بکلّ حرف عشر حسنات ، وإن استمع القرآن کتب الله له بکلّ حرف حسنهٔ ، وإن ختم القرآن لیلاً صلّت علیه الملائکهٔ حتی یصبح ، وإن ختمه نهاراً صلّت علیه الحفظهٔ حتّی یمسی ، وکانت له دعوهٔ مجابهٔ ، وکان خیراً له ممّا بین السماء إلی الأرض . قلت : هذا لمن قرأ القرآن ، فمن لم یقرأ؟ قال : یا أخا بنی أسد، إنّ الله جواد ماجد کریم ، إذا قرأ ما معه أعطاه الله ذلک» .

(هر کس آیهای از کتاب خدای عزّوجلّ در نمازش ایستاده بخواند برای او به هر حرفی صد حسنه نوشته شود وهر گاه در غیر نماز بخواند برای او به هر حرفی ده حسنه نوشته شود واگر قرآن را استماع کند برای او به هر حرفی یک حسنه نوشته شود واگر قرآن را در شب ختم کند فرشتگان برای او طلب رحمت کنند تا صبح نماید واگر در روز ختم کند فرشتگان نگاهبان برای او طلب رحمت کنند تا شام نماید وبرای او دعای مستجاب باشد. راوی گوید : گفتم : این ثوابها برای کسی است که قرائت قرآن نماید، پس کسی که نتواند بخواند؟ حضرت فرمود: ای برادر بنی اسد! خداوند جواد، بزرگوار وکریم است ، هر گاه بخواند آنچه با اوست از قرآن (= از حفظ دارد) خداوند این ثوابها را به او عطا کند).

آداب قرائت ظاهری وباطنی قرآن :

آداب قرائت بر دو قسم است : ۱. آداب ظاهریه . ۲. آداب باطنیه .

] آداب دهگانه ظاهری :[

آداب ظاهریه قرائت قرآن عبارت است از :

۱. با طهارت بودن .

۲. با کمال ادب خواندن .

۳. با طمأنینه در حال ایستاده یا نشسته بدون اینکه تکیه دهد یا چهار زانو بنشیند.

۴. شمرده خواندن ، چنانچه در قرآن میفرماید: (وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا) .

۵. جهر متوسط اگر ایمن از ریا باشد وگرنه آهسته خواندن .

۶. با حال حزن وبکا بودن .

۷. تحسین وتجوید قرائت .

۸. ادای حقوق قرائت ، به اینکه به آیه سجده که میرسد سجده کند وبه آیه عذاب استعاذه نماید وبه آیه رحمت ومغفرت استرحام واستغفار کند وبه آیات بهشت مسألت نماید وبه آیه دعا، دعا وبه آیه تکبیر، تکبیر وبه آیه تسبیح ، تسبیح کند.

۹. قبل از شروع به قرائت استعاذه کند، چنانچه شرحش بیاید.

۱۰. پس از فراغ از قرائت هر سوره بگوید: «صدق الله العلیّ العظیم وبلّغ رسوله الکریم ، اللهمّ انفعنا به وبارک لنا فیه والحمد لله ربّ العالمین».

] آداب دهگانه باطنی :[

آداب باطنیه]قرائت قرآن [عبارت است از :

۱. فهمیدن وپی بردن به عظمت کلام ، به این معنی که بداند قرآن کلام الهی است ، که از عرش عظمت حق نزول نموده تا به مرتبه اَفهام خلق رسیده ؛ برای اینکه بشر را از تیه ضلالت وسرگردانی به سر منزل سعادت جاودانی

هدایت کند؛ وکلید خزاین گوهرهای گرانبهایی است که هر که به چنگ آرد به غنای حقیقی نایل گردد؛ وآب حیاتی است که هر که بیاشامد از زندگانی جاوید بهرهمند شود؛ وداروی شفا بخشی است ، که هر که بنوشد از دردهای نهانی وآشکار شفا یابد.

۲. دانستن وپی بردن به عظمت گوینده کلام ، یعنی بداند که گوینده آن ، خداوند بزرگ وآفریدگار وپروردگار جهانیان است ، که ذات مقدّسش جامع جمیع کمالات ومنزّه از همه عیوب ونواقص ومبرّا از احتیاج است ونهایتی برای صفات کمال وعظمت وکبریایی وعلوّ او نیست . واو حکیم علی الاطلاق وعالم به جمیع سرایر وضمایر وقادر بر هر چیز وسمیع وبصیر ومدرک ولطیف وخبیر است .

۳. از طهارت ظاهر به طهارت باطن التفات نمودن ، به این معنی که بداند چنانچه ظاهر قرآن را بدون طهارت نمیتوان مس نمود، تا زبان انسان از

سخنان زشت وناروا پاک نگردد ودل انسان از اخلاق ناپسند وصفات نکوهیده پیراسته نشود، حقیقت کلام حق را درنیابد و لذّت

شیرینی آن را درک ننماید.

۴. با خضوع وخشوع ورقّت قلب وخوف خدا قرائت کردن ، چنانچه در جامعالسعادات از حضرت صادق ۷ روایت میکند :

«من قرأ القرآن ولم یخضع ولم یرقّ قلبه ولم ینشأ حزناً ووجلًا فی سرّه ، فقد استهان بعظیم شأن الله وخسر خسراناً مبیناً» .

(کسی که قرآن بخواند وخاضع نشود ورقّت قلب نداشته باشد ودر باطنش حزن وترس پیدا نشود به تحقیق به امر بزرگ خدا توهین کرده وزیان آشکارایی نموده).

۵. با حضور قلب وترک حدیث نفس که روح هر عبادتی است ، قرآن خواندن .

۶. در معانی آیات قرآن تدبّر نمودن ، در قرآن می فرماید: (أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها)

(پس آیا در قرآن تدبّر نمیکنند، بلکه بر دلهای آنان قفل زده شده).

و در جامع السعادات از امیر المومنین۷ روایت میکند :

«لا خیر فی عبادةٍ لا فقه فیها، ولا فی قراءةٍ لا تدبّر فیها» .

(در عبادت بدون علم ودر قرائت بدون تدبّر ، خیری نیست).

۷. متحقق شدن به حقایق قرآن از اعتقادات واخلاق فاضله واعمال صالحه ، چون قرآن مشتمل بر توحید وبیان صفات وافعال صانع عالم واوصاف واحوال روز قیامت وبهشت ودوزخ وعلّت بعثت انبیا وصفات ورفتار آن ها وتمجید از گروندگان به پیغمبران وتقبیح مخالفین آنان وبیان صفات حسنه واخلاق پسندیده وهمچنین صفات سیئه واعمال نکوهیده وذکر فواید اطاعت وایمان وعمل صالح وزیانهای معصیت وکفر واعمال زشت وبیان قصص وحکایات امم گذشته وغیر اینها از امور دیگر میباشد، که خواننده قرآن باید از هر قسمت از این اُمور کاملًا بهرهبرداری کند، به امور اعتقادیه آن معتقد وبه اخلاق فاضلهاش متخلّق وبه اعمال شایستهاش متحقق گردد، از قصص آن عبرت گرفته به وعدههای قرآن امیدوار]باشد [و از وعید آن بهراسد.

۸. تخصیص ، یعنی متوجه باشد که خداوند، او را مخاطب قرار داده با وی تکلم میکند وگویا در محضر پیغمبر ۹ بوده واز زبان وی کلام الهی را میشنود.

۹. تأثیر قلبی ، یعنی از مواعظ قرآن متّعظ شود (=پند پذیرد)، اوامر آن را امتثال واز نواهی آن اجتناب کند، به ذکر نعم الهی که میرسد،

شکرگزاری واز بلیّات ونقماتش استعاذه نماید وبه حول وقوّه الهی متمسّک]شود[و از هر حول وقوّهای بیزاری جوید وتوفیق امتثال اوامر واجتناب از

نواهی قرآن را از خدا طلب نماید.

۱۰. ترقّی به درجات ومراتب کلام حق ، به این معنی که در مرتبه اول خود را مقابل حق ببیند که با خدا تکلّم میکند ودر مرتبه دوم کلام حق را بشنود که بندهاش را مخاطب قرار داده با او سخن میگوید، در مرتبه سوم خدا را به چشم دل ببیند، چنانچه از حضرت سید الشهداء واز حضرت صادق ۸ روایت شده : «خداوند بر بندگانش در کتاب خود وکلام خود تجلّی مینماید» .

تعلیم وتعلّم قرآن :

در کتاب لآلی الأخبار از پیغمبر اکرم ۹ روایت کرده که فرمود :

«القرآن مَأدَبَةُ الله، فتعلّموا مأدَبَته ما استطعتم» .

(قرآن ، طعام میهمانی است که خداوند خوان آن را گسترده ومردم را دعوت فرموده ، پس از این طعام به قدر قدرت خود بهره‌برداری کنید) .

«مأدبهٔ» طعامی است که برای عروسی ونحو آن تهیه میشود وپیغمبر اکرم ، قرآن را تشبیه به چنین طعامی فرموده ، چون انواع واقسام اغذیه روحی ، از معارف الهی واخلاق انسانی وکمالات نفسانی وعبادات بدنی که
موجب تکمیل روح انسانی وسعادت اُخروی و رسیدن به فیوضات ونعم بهشتی است در این کتاب بوده وبر هر کس لازم است که از این خوان نعمت]=کانون فضل [الهی به اندازه استطاعت وتوانایی خود فرا گیرد.
و در حدیث دیگر از امیر المومنین۷ روایت میکند که فرمود :
«من تعلّم القرآن ، وتواضع فی العلم ، وعلَّم عباد الله وهو یرید ما عند الله لم یکن أعظمَ ثواباً منه ، ولا أعظمَ منزلةً منه ، ولم یکن فی الجنّهٔ منزل ولا درجهٔ رفیعهٔ ولا نفیسهٔ إلّا کان له فیها أوفر النصیب وأشرف المنازل» .

(کسی که قرآن فرا گیرد ودر طریق دانش فروتنی کند وبندگان خدا را بیاموزد وقصد او رسیدن به آنچه نزد خداست باشد، در بهشت ، ثواب کسی بزرگتر از او ومقام کسی بالاتر از او نباشد؛ ودر بهشت ، منزل ودرجه رفیع وگرانبهایی نیست ، جز آنکه بهره زیادتر ومنزلِ بالاتر ووالاتر از آن اوست).
و از حضرت سجّاد وصادق۸ روایت میکند که ،
«من تعلّم منه حرفاً ظاهراً کتب الله له عشر حسنات ، ومحا عنه عشر سیّئات ، ورفع له عشر درجات»، ثمّ قال ۷: «لا أقول بکلّ آیهٔ ، ولکن بکلّ حرف باءٍ أو تاءٍ أو شبههما» .
(هر که حرف ظاهری از قرآن بیاموزد، خداوند برای او ده حسنه بنویسد وده گناه از نامه عمل او محو کند وده درجه برای او بالا برد، سپس فرمود : نمیگویم که این ثوابها برای یاد گرفتن هر آیهای از قرآن است ، بلکه میگویم برای یاد گرفتن هر حرفی مانند باء وتاء ومانند اینهاست).
و در حدیث دیگر از حضرت رسالت ۹ روایت میکند :

«من علّمه ـ أی ولده ـ القرآن دُعی بالأبوین ، فیُکسَیانِ حلّتین یضیء من نورهما وجوه أهل الجنّهٔ» .
(هر که فرزند خود را تعلیم قرآن دهد، پدر ومادرش را بخواهند ودو حوله ، که نور آن ها صورت اهل بهشت را نورانی کند، به آن ها بپوشانند).
و در خبر دیگر از آن حضرت روایت میکند که فرمود ـ در تتمه آن حدیث ـ
«لا یمکن تقویمهما لأحد، ویوضع علی رأسهما تاج یضیء مسافهٔ اثنی عشر ألف سنهٔ» .
(ممکن نیست بر احدی قیمت آن حوله را نماید وگذاشته شود بر سر آنها تاجی که به مقدار مسافت دوازده هزار سال نور میدهد).
و در خبر دیگر از آن حضرت روایت میکند که فرمود :
«من علّم ولده القرآن فکأنّما حجّ البیت عشرهٔ آلاف حجّهٔ ، واعتمر عشرهٔ آلاف عمرهٔ ، وأعتق عشرهٔ آلاف رقبهٔ من ولد إسماعیل ، وغزا عشرهٔ آلاف غزوهٔ ، وأطعم عشرهٔ آلاف مسکینٍ مسلمٍ جائع ، وکأنّما کسا عشرهٔ آلاف عارٍ مسلم ، ویُکتب له بکلّ حرف عشر حسنات ویُمحی عنه عشر سیئات ، ویکون معه فی قبره حتی یبعث ، ویثقل میزانه ، ویجاوز به علی الصراط کالبرق الخاطف ، ولا

یفارقه القرآن حتی ینزل به من الکرامهٔ أفضل ما یتمنّی» .

حفظ وحمل قرآن :

در کافی از حضرت صادق۷ روایت میکند که فرمود :

«قال رسول الله ۹: حملهٔ القرآن عرفاء أهل الجنّهٔ ، والمجتهدون قوّاد أهل الجنّهٔ» .

(نگهبانان قرآن ، دانایان اهل بهشت ؛ وکوشش کنندگان در ترویج وتبلیغ وعمل به قرآن ، جلوداران اهل بهشتند).

و نیز در کافی از حضرت صادق۷ روایت میکند که فرمود :

«الحافظ للقرآن العامل به ، مع السَفَرهٔ الکرام البَرَرَهٔ» .

(حفظ کنندگان قرآن که عامل به آن باشند، با سفیران بزرگوار ونیکو کار باشند).

و در لآلی الاخبار از حضرت رسول۹ روایت کرده که فرمود :

«أشراف اُمّتی حملهٔ القرآن وأصحاب اللیل» .

(بزرگوارترین اُمت من ، نگهبانان قرآن وشب بیداران به عبادت پروردگارند).

و نیز در کتاب لآلی از حضرت رسول۹ روایت کرده که فرمود :

«حملهٔ القرآن هم المحفوفون برحمهٔ الله، الملبسون نور الله، یا حملهٔ القرآن ، تحبّبوا إلی الله بتوقیر کتابه یَزدکم حبّاً، ویُحبِّبکم الله إلی خلقه» .

(نگهبانان قرآن ، به دستآورندگان رحمت الهی ودر برکنندگان جامه نور خداوندی هستند)، کنایه از اینکه رحمت الهی شامل حال ایشان ونور خداوندی در قلوب آنان تابش میکند.

مراد به «حملهٔ القرآن» کسانی هستند که قرآن را حفظ ونگهبانی وبه دستورات آن عمل نموده ، نگذارند از بین برود واحکام آن تعطیل گردد ولذا در حدیث دوم حافظ قرآن را قید فرموده به اینکه عامل به قرآن باشد وگرنه صرف حفظ کردن قرآن وعمل ننمودن به آن مثمر ثمری نیست ، بلکه مشمول آیه شریفه است که در مذمّت یهود نازل شده : (مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً) .

(مَثَلَ کسانی که تورات بر آنان حمل شد وایشان تورات را برنگرفتند وعمل به آن نکردند، مثل خری است که کتابها بر آن بار کنند).

و البته چنین کسان]=نگهبانان قرآن [عرفا وجلوداران اهل بهشت ودر مراتب سفرای کرام الهی خواهند بود، چه آنکه مراد از سفراء ملائکه هستند که بین خدا وانبیا واسطهاند وکتب واحکام الهی را بر آنان میآورند وحمله قرآن نیز به منزله سفیران الهی هستند، که دستورات قرآن را علماً وعملاً به مردم ابلاغ میکنند.

گفتار ششم

در بیان معجزه بودن قرآن ووجوه اعجاز آن

قرآن مجید بزرگترین معجزات پیغمبر اسلام است ، بلکه چنین معجزه‌ای به این عظمت به هیچ یک از انبیا، از آدم تا خاتم عطا نشده واین معجزه از جهاتی بر سایر معجزهها مزیّت وترجیح دارد :

۱. سایر معجزات به تنهایی برای اثبات نبوّت کافی نیستند، بلکه باید به طور قطع از خارج ثابت شود که آورنده معجزه ، دعوی نبوّت نموده وواجد شرایط نبوّت وفاقد موانع آن بوده ، تا معجزه دلیل بر صدق دعوی او باشد، ولی قرآن به تنهایی برای اثبات نبوّت کافی است ؛ زیرا به صراحت جمیع این امور را بیان میکند واحتیاج به امر دیگری ندارد.

۲. اغلب معجزات ، بلکه نوع آن ها مخصوص زمان اقامه آن معجزه ومشاهده کنندگان بوده وبرای دیگران دلیل بر اثبات نبوّت نیست ، مگر اینکه به طریق تواتر یا از راه قطع ثابت شود؛ مانند عصای موسی وید بیضاء واحیای موتی وتسبیح سنگریزه وامثال اینها؛ ولی قرآن برای هر زمان وهر کس تا دامنه قیامت ، معجزه بودن آن باقی است .

۳. قرآن ، هر سوره وهر آیه آن علیحده معجزه است ، به خلاف سایر معجزات .

۴. اغلب معجزات ، بلکه جمیع آن ها از یک جهت معجزه‌اند؛ ولی قرآن از جهات متعدده معجزه است ، که ذیلاً به آن ها اشاره مینماییم :

اول : از جهت معجزه ادبی ، یا فصاحت وبلاغت :

چون مردم از حیث معارف ومعلومات ورشتههای ترقی وتعالی در ازمنه مختلفه متفاوتند، لذا حکمت الهی مقتضی بوده که در هر دوره وزمان معجزه پیغمبرانش را نظیر همان رشته‌ای که مردم در آن مهارت دارند قرار دهد، تا حجت بر آن ها تمامتر باشد، چنانچه در زمان حضرت موسی که فنّ سحر رواج کامل داشت واهل فن ، سحر را از غیر سحر به خوبی تمیز میدادند معجزه آن حضرت را عصا قرار داد تا خبره فن از اتیان به مثل آن عاجز شده ، اقرار به معجزه بودن آن کنند وبر سایرین حجت تمام شود.

و همچنین در زمان حضرت عیسی که علم طب رونق به سزایی داشت ، معجزه حضرت عیسی را، مرده زنده کردن وکور وکر مادر زاد وابرص را شفا دادن قرار داد، که بر اطبا ودیگران معلوم شود که این قسمت خارج از حدود طب بوده وخارق عادت ودلیل بر صدق مدّعای آن حضرت است وحجت بر آنان تمام باشد.

و امّا زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت ، چون قسمت جزیرهٔ العرب از هر گونه علم وکمال خالی بود، نه بهره‌ای از معارف حِکْمی ونه سهمی از اخلاق انسانی ونه نصیبی از علوم وصنایع مادی داشتند، لذا اگر معجزه‌ای از قبیل

معجزه موسی وعیسی٨ برای آن حضرت قرار داده میشد، عامّه مردم نمیتوانستند تمییز دهند وتوهّم سحر وصنایع غریبه وامثال اینها درباره آن میشد وبالاخره حجت کاملا بر آنان تمام نبود، وتنها چیزی که عرب جاهلیّت در آن مهارت به سزا وید طولایی داشت فنّ فصاحت وبلاغت وادب عربی بود که در آن به اوج ترقّی وتعالی وسر حدّ کمال وعظمت رسیده بودند وبه اندازه‌ای اهمیت داشت که در مواسم حج ومواقع دیگر، مجالس ومحافلی تشکیل داده وشعرای بزرگ وخطبای سترگ در آن ها شرکت کرده واشعاری را که گفته بودند انشاد نموده وبا یکدیگر مقایسه و بر یکدیگر مفاخره ومباهات میکردند، وهر قصیده‌ای که افصح وابلغ بوده انتخاب نموده بر کعبه میآویختند، تا در موسم حج ، قبایل مختلف عرب آن را مشاهده نموده ، موجب بلند نامی وشهرت وعظمت آن ها گردد. در چنین عصری حکمت اقتضا کرد که خداوند معجزه پیغمبر خاتم٩ را از قبیل همین قرار دهد، تا بفهمند که این طرز کلام از قدرت بشر خارج بوده ، تصدیق به رسالت حضرتش نموده راه عذری برای آنان باز نباشد. ودر خود قرآن مکرّر در مقام تحدّی برآمده وبا صدای رسا به همگان اعلان نموده ، که اگر شک دارند که

این کلام خداست که بر پیغمبرش نازل شده مانند آن را بیاورند.
و نخست معارضه به مثل فرموده : (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلی أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) .

و سپس تنزّل نموده وبه آوردن ده سوره مثل قرآن اکتفا فرموده : (أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ) .

و باز هم تنزّل نموده وبه آوردن یک سوره مثل قرآن دعوت کرده ، میفرماید: (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ* فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ) .

و این ندای قرآن از زمان بعثت حضرت تا این زمان به گوش همه جهانیان ودشمنان اسلام ، از یهود ونصارا وعرب وغیر آن ها رسیده ودر میان آن ها فصحا وبُلغای بسیار بوده واگر میتوانستند یک سوره‌ای مثل قرآن
بیاورند، این قدر خود را به زحمت جنگ وخونریزی نینداخته وهر روز انواع مکر وحیله وسیاست بازی بر ضدّ اسلام ومسلمین ـ چه در صدر اول اسلام از ناحیه مشرکین قریش و یهود وچه بعد از آن از طرف نصارا وغیر آن ها ـ نمینمودند. واگر آورده بودند، مانند آتش در مناره وخورشید در وسط روز ظاهر وهویدا بوده ودر همه روزنامهها ومجلات ورادیوها به رخ مسلمین میکشیدند.
بنابراین هر عاقلی اگر چه از علم فصاحت وبلاغت ، بلکه از لغت عرب بهره‌ای نداشته باشد این معنی را کاملاً میفهمد که اگر قرآن ، کلام خدا وما
فوق قدرت بشر نبود، با اهتمامی که در این باره داشتند مانند آن را آورده بودند واینکه نتوانسته مثل آن را بیاورند معجزه بودن قرآن وبالنتیجه نبوّت پیغمبر اسلام را ثابت میکند. وامّا کسی که بهره‌ای از عربیت وعلم فصاحت وبلاغت داشته وکلمات فصحا وبلغای عرب را تتبع نموده وآیات قرآن را با آن ها مقایسه کند، فصاحت وبلاغت ، روانی وسلاست ، شیرینی وملاحت قرآن به خوبی برای وی ظاهر میشود ودرمییابد که هیچ کلامی از فصیحترین شعرا وخطبای عرب حتّی کلمات دیگر پیغمبر۹ از مواعظ وخطب و کلمات قصار وهمچنین خطب نهجالبلاغه وکلمات سایر ائمّه اطهار (صلوات الله علیهم أجمعین) ـ با اینکه در کمال فصاحت وبلاغت بوده ، به حدّی که درباره
خطب نهجالبلاغه گفته شده : «فوق کلام المخلوق ودون کلام الخالق» ـ در
مقابل قرآن عرض اندام نمیتوانند بکنند واگر جمله‌ای از قرآن در میان صدها جمله از کلمات دیگران قرار گیرد، مانند بدر]= ماهتمام [در میان ستارگان میدرخشد، واین حقیقتی است راجع به مجموع الفاظ ومعانی قرآن ، به طوری که اگر این معانی را در قالب الفاظ دیگر بریزند ویا تحریف وتبدیلی در کلمات آن بدهند، سلاست وحلاوت خود را از دست میدهد، مثل اینکه قرآن را به زبانهای دیگر ترجمه ویا کلمات آن را به کلمات مرادف وجملههای آن را به جملههای مشابه تبدیل نمایند؛ ویا جای بعض کلمات را عوض کنند؛ مثلاً ـ صفاتی را که برای خدا در آخر آیات ذکر میشوند جا به جا سازند: «عزیز حکیم» را به جای «حمید مجید» و«غفور رحیم» را مکان «سمیع بصیر» بگذارند ونحو اینها، زیرا هر کدام مناسب ومرتبط با مطلبی است که
در ضمن آیه بیان میشود، در صورتی که جا به جا شود نسبت به مطلب آیه نامربوط میگردد واین خود دلیل واضحی است بر اینکه در قرآن تحریفی رخ نداده است .

در خطابهایی که به حضرت ختمی مرتبت۹ در قرآن میشود حضرتش را به صفاتی مخاطب قرار میدهد که مناسب مأموریّت اوست ، آنجا که مأمور به تبلیغ است (يَا أيّها الرسول) گفته میشود، آنجا که مأمور به تقوا

وتربیت ازواج است (يَا أيّها النبيّ) خطاب میشود، در جای دیگر (يَا أيّها

المزّمّل) ودر جای دیگر (يَا أيّها المدّثّر) وهمچنین در هر جایی مناسب

آن مقام به حضرتش خطاب میگردد، در تشبیهات وتمثیلات قرآن به اندازهای رعایت مناسبت بین «مشبّه ومشبّه به» و«ممثّل وممثّل به» شده که هر بینندهای را متعجّب میسازد.

در یک جا بلعم باعورا وهر که منع وزجر الهی وترک آن ودریافتن

آیات الهی وجدا شدن از آن ها به حال او یکسان بوده ودر هر صورت دنبال هوای نفس برود به سگ مثل زده است ، که اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون میکند واگر او را رها کنی باز چنین کند: (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ) .

و در جای دیگر یهود را که کتاب الهی را فرا گرفته وبه آن عمل نکردند به خری که بر آن ، کتابها بار کرده باشند تشبیه نموده ، میفرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً) .

و در جایی مثل کسانی که غیر خدا را ولیّ خود قرار میدهند به عنکبوت زده میفرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِياءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ) وغیر اینها از تمثیلات دیگر.

و بالجمله ، هر قسمتی از قرآن را که بررسی کند، عجایب وغرایبی از فصاحت وبلاغت درک میکند که به اصطلاح اهل فن «یدرک و لا یوصف» ،

ادراک میشود ولی نمیتوان توصیف نمود .

دوم : معجزه از نظر استدلالهای عقلی :

پیغمبر اسلام۹ در عصری قیام نمود که سراسر جهان به ویژه قسمت جزیرة العرب را ظلمت جهل وضلالت فرا گرفته ومعارف حقّه و علوم الهی به کلّی از میان جامعه رخت بربسته ، شرک وبتپرستی وخرافات وموهومات جانشین توحید وخداپرستی وحقایق و معقولات شده بود. در چنین زمانی نبیّ اکرم۹ ندای توحید وخداپرستی را بلند نمود وبا استدلال وبرهان به طرزی ساده وآسان ودر کمال احکام واتقان حقایق را برای مردم بیان فرمود، به طوری که عوام ، با فطرت ساده وسلیم خود به خوبی دریابند وخواص خدشه و اشکالی در طریق استدلال آن نیابند.

دانشمندان وفلاسفه بزرگ ، پس از سالهای متمادی که رنج وزحمت تحصیل دانش را بر خود هموار نموده ومعلّمین متعدد وکتب علمی وفلسفی مختلف را مطالعه نموده وکتابی در یکی از فنون مینگارند ودرباره موضوعات متنوع آن استدلال مینمایند، کمتر دلیلی دیده میشود که در عین دشواری وپیچیدگی مورد خدشه وایراد آیندگان قرار نگیرد؛ وبا توجه به اینکه پیغمبراسلام۹ معلّمی ندیده و کتابی نخوانده وبا دانشمندان وعلما معاشرتی نداشته ، هر عاقلی حکم میکند که این علوم ومعارف را از سرچشمه علم الهی

که از هر شایبه جهل وخطا مصون است اخذ فرموده : (إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی * عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی) .

ملاحظه کنید در مقام اثبات صانع به چه طرزی بدیع وآسان استدلال
مینماید: (أَفِی اللهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّمواتِ وَالأَرْضِ) ، در عین اینکه موضوع را
بدیهی تلقّی میکند دلیل آن را ذکر نموده میفرماید: آیا امری که دلیلی به این سادگی ومحکمی دارد (دلالت اثر بر موثّر) که هر که بهره‌ای از خرد داشته باشد به آن حکم میکند قابل شک است .
در مقام «اثبات توحید» میفرماید: (لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلّا اللهُ لَفَسَدَتا) که
در عین سادگی قاطعترین دلیلی است که حکما در اثبات توحید ذکر نموده‌اند وبه «دلیل تمانع» معروف است وتقریر فلسفی آن را در الکلم الطیب ذکر نموده ودر محل خود نیز متعرض خواهیم شد.
و در مقام «اثبات صفات» مثل علم وقدرت وحکمت میفرماید: (أَلا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ) ونیز میفرماید: (أَفَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الإِبِلِ کَیْفَ
خُلِقَتْ* وَإِلَی السَّماءِ کَیْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَی الْجِبالِ کَیْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَی الأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ) که از عجایب وغرایب صنع وآثار حکمت که در موجودات است ،
استدلال به علم وحکمت وقدرت وعظمت صانع مینماید.
و درباره «توحید عبادتی» میفرماید: (اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ) دلیل

بر معبودیت خدا را، ربوبیّت وخالقیّت او قرار داده وبه اصطلاح تعلیق حکم به وصف کرده که مشعر به علّیّت است .
و درباره «توحید افعالی» میفرماید: (أَ فَرَأَیْتُمْ ما تُمْنُونَ * أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ ...) إلی آخر آیات سوره واقعه .

و در مورد «اثبات نبوّت» میفرماید: (وَإِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ) . که بیان آن ذکر شد.

و راجع به «اثبات معاد جسمانی» میفرماید: (قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ) خداوندی که قادر بر ایجاد ماده و صورت است ،
قدرت بر خلع صورت خاکی وافاضه صورت بشری هم دارد، آن وقتی که هیچ نبود او را بیافرید: (لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً) اکنون که تغییر صورتی داده ، به
صورت اولی در آوردن او آسانتر است ؛ وغیر اینها از آیات دیگر که در قرآن مجید بر مطالب علمی استدلال فرموده ، که اگر بخواهیم بیان کنیم به طول میانجامد ومقصود در اینجا اشاره‌ای بیش نیست .
و اگر بخواهید بین حقّ وباطل به خوبی تمیز دهید، استدلالات قرآن را با استدلالات اناجیل اربعه مقایسه کنید وببینید چه استدلالات پوچ وفاسدی

در مورد تعدّد آلهه وتعدّد ارباب وغیره نموده که هر بچه‌ای به آن ها میخندد، ودر الکلم الطیب به پاره‌ای از آن ها اشاره شده ، هر که طالب است به آنجا
مراجعه نماید.

سوّم : معجزه از جهت تشریع احکام :

قرآن مجید در عین اینکه مشتمل بر معارف الهی واصول دیانت حقّه است حاوی قوانین جامع وعادلانه‌ای است که برای تأمین سعادت دنیا وآخرت وتنظیم امور معاش ومعاد وتکمیل مدارج ترقی وتعالی فرد واجتماع وتضمین حقوق جمیع طبقات وحفظ مساوات حقوقی بین افراد تشریع شده وبا اینکه شامل قوانین کشوری ، لشگری ، سیاسی ، قضایی ،

جنایی ، جزایی ، اقتصادی ، بازرگانی ، امور معاشرتی ، زناشویی ، خانهداری ، تربیت اولاد وغیر اینهاست ، متضمّن مصالح فرد واجتماع وموافق فطرت وعقل سلیم است وهر چه سطح افکار بشر بالا رود ومراحل علمی بیشتری را طی کند، حکم ومصالح قوانین قرآن روشنتر واحتیاج بشر به اجرای آن ها فزونتر میگردد. بشر عادی هر چند مراحل دانش را بپیماید ومکتبها واستادان حقوق را دیده وکتب ورسایل آن را مطالعه و بررسی کرده باشد، نمیتواند قوانینی وضع کند که اولاً، برای رفع احتیاجات جامعه بشر در هر دوره وزمانی صلاحیت داشته ؛ وثانیاً، معارض با قوانین دیگر نبوده ؛ وثالثاً،

نقض وایرادی به آن ها وارد نشود تا چه رسد به فردی که مکتبی نرفته ،

مدرّس ومعلّمی ندیده و درس حقوقی نخوانده باشد. واین خود دلیل قاطعی است بر اینکه قرآن از جانب خداوند منّان بر قلب پیغمبراسلام۹ القا شده ؛ وگرنه چگونه میتواند بشری که درس نخوانده ومدرّس ندیده ومیان جامعهای که بهرهای از علم ودانش نداشتهاند میزیسته ودر مدت بیست و سه سال دعوت خود، همهاش گرفتار شکنجه وآزار وجنگ وجدال وهزاران گرفتاریهای دیگر بوده ، چنین قوانینی وضع وتشریع نماید که عقول دانشمندان دنیا را متحیر سازد وهمه سر تعظیم در مقابل آن فرود بیاورند.

و حقیقتاً اگر روزی ، جامعه بشر، عناد وعصبیّت وتقلید وهواپرستی را کنار گذارند وقوانین قرآن را به مورد اجرا نهند آن مدینه فاضلهای که آرزوی دیرینه فلاسفه ودانشمندان بلکه عموم طبقات بشر بوده ، در خارج تحقّق خواهد یافت وهمه بدبختیها، گرفتاریها، بیچارگیها، جنگها، خونریزیها، اضطراب ووحشتها وهزاران مفاسد دیگر از میان جامعه رخت بربسته ، سعادت ، صمیمیت ، اتحاد، یگانگی ، اخوت ، برادری ، برابری ، مودّت ، رحم ، عاطفه ؛ وبالجمله ، همه خوبیها ومحاسن جایگزین آن ها خواهند شد.

ضمناً برای مزید بصیرت ، خوب است قوانین تورات وانجیل رایج را

مطالعه وبا قوانین قرآن مقایسه کنید ـ اگر چه قابل مقایسه نیست ـ تا به تحریف وسستی این کتابها واقف شده واهمّیت وعظمت احکام قرآن آشکارتر گردد، وما در الکلم الطیب مقداری از آن ها را نقل کرده ، هر که بخواهد به آنجا مراجعه کند .

چهارم : معجزه از جهت دستورهای اخلاقی :

محیطی که پیغمبر اسلام۹ در آن نشو ونما کرده وبه حدّ رشد وسپس به مرتبه نبوّت ورسالت رسید، از هر گونه فضایل انسانی و کمالات نفسانی خالی وهمه اخلاق رذیله وصفات بهیمی ، سبعی وشیطانی در آنجا حکمفرما بود. کبر، نخوت ، خودپسندی ، خیانت ، دروغ ، دزدی ، قتل ، غارت ، بیعفتی ، زنا، قمار، کینهتوزی ، ظلم ، بیانصافی ، میگساری وصدها مفاسد دیگر در میان آن ها شیوع داشت وتواضع ، فروتنی ، امانت ، راستی ، رحم ، عاطفت ، عفّت ، پاکدامنی ، انصاف ، مروّت ، عدالت ، احسان ودیگر صفات نیک ، رخت بربسته بودند. در چنین محیطی پیغمبر اسلام به وسیله قرآن جامعه را به پیراسته شدن از صفات زشت وآراسته شدن به صفات نیک دعوت فرمود. یک جا میفرماید: (إِنَّ اللّه یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسانِ وَإِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) .

و در جای دیگر میفرماید: (وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ

إِحْساناً...) إلی آخر .

و جای دیگر میفرماید: (وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً...) إلی آخر وغیر اینها از آیات دیگر که

در سورههای مختلف قرآن است ، وکمتر سورهای در قرآن وجود دارد که خالی از دستورات اخلاقی باشد، حتی قصص قرآنی نتیجه آن ها منتهی به تخلّق به اخلاق نیکان واجتناب از عادات بدان میگردد، بلکه هدف قرآن وعلّت بعثت پیغمبر اسلام تتمیم مکارم اخلاق وتأسیس کارخانه آدمسازی وافتتاح مکتب اخلاقی بوده که میفرماید :

«بُعثت لأُتمّم مکارم الأخلاق» .

و مکتبی را که قرآن تأسیس فرمود، مانند بعض مکاتب فلاسفه مکتب تئوری وفرض نبوده ، بلکه مکتب عمل وتحقق دادن به اخلاق حسنه وملکات فاضله وصفات شایسته در خارج بوده وبه مفهوم خالی از مصداق اهمّیتی نداده واز همین جهت در مدت کمی توانست مردانی را تربیت کند که از لحاظ اخلاق ، برادری ، برابری ، گذشت ، صمیمیّت وسایر صفات برجسته ، موجب حیرت جهانیان و واقعاً در خور ستایش وثنا باشند ودر خود قرآن در توصیف آنان میفرماید: (وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

و بالجمله ، اگر کسی به دقّت در دستورات اخلاقی قرآن بنگرد وسپس تأثیر شگفتآوری را که این دستورات در مسلمین صدر اول بخشید بررسی ومطالعه نماید، اذعان واعتراف میکند که این کتاب از جانب خداوند حکیم ومربّی وپروردگار جهانیان است ، که تربیت تکوینی وتشریعی آنان لایق به شأن اوست .

پنجم : معجزه از جهت تاریخ :

مقصود از جنبه تاریخی ، قرآنْ تنها ذکر قصههای انبیای گذشته واُمّتهای سابقه نیست ، بلکه از این جهت است که قصههایی را که قرآن ذکر میکند، اغلب آن ها در تورات وکتب عهد قدیم بوده ؛ در حالی که مشتمل بر کفریات وافترائات به ساحت مقدّس انبیا وامور خلاف عقل نسبت به ذات پاک پروردگار است ؛ ولی قرآن مجید قصصهای مذکور را به بهترین وجه ومصون از این گونه افترائات و مطالب ناروا ذکر فرموده ، وبا توجه به اینکه قبل از نزول قرآن خبری از قصههای انبیای سلف وامتهای گذشته جز در کتب وافواه یهود ونصارا نبوده وهر گاه رسول اکرم۹ از آن ها اخذ فرموده بود،

باید مشتمل بر همان خرافات وافترائات ، بلکه بدتر از آن ها باشد، هر صاحب

خردی حکم میکند که منبع اخذ قرآن جز از ناحیه وحی پروردگار نبوده وساخته وپرداخته بشر نیست .

] مقایسه قرآن با تورات در قصص انبیا :[

و ما به طور اختصار قسمتی از قصص تورات را ذکر نموده ومقایسه آن ها را با قصص قرآن به عهده خوانندگان میگذاریم :

در سفر پیدایش (تکوین) باب اول ودوم تورات ، قصه حضرت آدم وخوردن از شجره منهیّه]=منع شده [واغوای شیطان را ذکر میکند، که حاصلش این است که خداوند آدم وحوا را بیافرید وآن ها را در باغ عدن جای داد وفرمود که از همه درختان بیممانعت بخورید واز خوردن درخت «معرفت نیک وبد» آن ها را منع فرمود وگفت : زنهار، از این درخت مخورید؛ زیرا روزی که از آن

بخوریـد خواهیـد مرد. مار (شـیطان) که از همه حیوانات هوشـیارتر بود به زن گفت : اگر از آن درخت بخوریـد نخواهید مرد، بلکه چشـمان شـما باز شود ومانند فرشـتگان ، عارف نیک وبد خواهید بود. وحوا از میوه آن درخت گرفت وخودش بخورد وبه آدم نیز داد واو خورد، آن گاه چشمان هر دو باز شد وفهمیدند که عریانند، لذا برگهای انجیر را به هم دوخته ساتر ساختند وآواز خداوند را شنیدنـد که در هنگـام وزیـدن نسـیم بهـار در باغ میخرامیـد وآدم وحوا خود را از حضور خداونـد در میان درختان باغ پنهان کردند وخداونـد آدم را نـدا داد: کجـایی؟ آدم گفـت : چـون آواز تـورا شـنیدم ترسـان گشـتم ؛ زیرا عریـانم ، پس خـود را پنهـان کردم ؛ وخداونـد گفت : که تورا آگاهید که عریانی؟ آیا از آن درخت که ترا قدغن کردم خوردی؟ آدم گفت : این زن که او را قرین من ساختی به من داد، پس خداوند به زن گفت :

چرا این کارکردی؟ گفت : مار مرا اغوا کرد. پس خداوند مار را مورد غضب خود قرار داد.

سپس کروبیان را گفت : همانا انسان مثل یکی از ما شده وعارف نیک

وبـد گردیـده ومبادا دست خود را دراز کند واز درخت حیات هم بخورد وتا ابد زنده بماند. پس آدم را از باغ بیرون کرد وکروبیان را مسکن داد وشمشیر آتشباری که به هر سو گردش میکرد در طریق درخت حیات قرار داد تا آن را محافظت نماید.

این قصه آدم وحوا از نظر تورات رایـج که در آن نسبت کـذب وجهل وتجسّم وتفریـح وتفرّج وعجز وشـریک پیدا شدن برای حق تعالی ، به خدا میدهد. واین قصه در قرآن در سوره بقره وسوره اعراف وسوره طه

ذکر شده ، در حالی که منزّه از این مزخرفات و مصون از این افترائات است ، که إن شاء الله در محلّ خود بیان خواهیم نمود.

و بـاز در سـفر پیـدایش باب هیجـدهم ونوزدهم قصه ابراهیم وآمـدن ملائکه وبشارت به اسـحاق وهلاک شـدن قوم لوط را متعرض است و نسبت شـرب خمر وزنـای بـا محـارم به حضـرت لوط داده وجماعتی از انبیا را از نسل زنا میشـمارد؛ ودر قرآن در سوره هود وسوره ذاریات این قصه را ذکر

فرموده وساحت مقدس لوط را از این افترائات پاک نگاهداشته .

و نیز در سفر خروج باب سوم وچهارم قصه مأمور ساختن خدا، موسی را به طرف فرعون ومصریان ذکر میکند ومیگوید: موسی ابتدا عذر کُند زبانی خود را آورد وپس از آنکه خدا نعم خود را ذکر فرمود ووعده نصـرت به او داد، گفت : استدعا دارم که بفرستی به هر که میفرستی ، آن گاه خشم خدا بر موسی مشتعل شد واین قصه را در قرآن در سوره طه وشعراء ونمل

وقصص مفصلاً بیان فرموده .

و بـاز در سـفر خروج بـاب سـی ودوم ، نسبت گوسـاله سـاختن وگفتن بنی اسـرائیل که این خـدای شـماست وعیـد گرفتن وقربـانی سوزاندن برای گوساله را به هارون نسبت میدهد. ودر سوره اعراف وسوره طه این قصه را ذکر

فرموده ومقـام مقـدس هارون را از این عمل شـنیع مبرّا کرده ونسـبت آن را به سامری داده است ، علاوه بر این در کتب عهـد قـدیم قضایای دیگری نسـبت به خـدا وانبیا میدهـد که کفر محض وخلاف عقل ومنطق ومنافی با مقام عصـمت انبیای خـداست ؛ ماننـد به حیله وخدعه گرفتن یعقوب برکت (= نبوّت) را از پدرش ، وکشتی گرفتن یعقوب با خدا از سر شب تا طلوع صبح وبر خدا

غالب شدن وبرکت را گرفتن ، ونسبت زنا دادن به داود با زن اوریا ،

ونسـبت بتکـده سـاختن حضـرت سـلیمان برای زنـانش به خواهش آن هـا در آخر پیری ، وغیر اینهـا از مزخرفات و نسـبتهای زشـت وناروای دیگر.

]مقایسه قرآن با انجیل در قصص انبیا :[

و در کتب عهد جدید نیز نسبت شرب خمر به حضرت عیسی وشاگردانش داده وهمچنین نسبت داده که مسیح به عروسی رفت و به خواهش مریم

قدحهای آب را تبدیل به شراب نمود وبه اهل منزل نوشانید وغیر ذلک از

امور شرمآوری که در این کتابها به مقام قدس انبیا نسبت میدهند، که خواننده را به شگفت میآورد که دست تحریف وغرضورزی تا چه حد در این قبیل کتب به کار رفته و ساحت مقدس فرستادگان خدا را، تا چه اندازه آلوده ساخته .

ششم : معجزه از نظر اخبار غیبی :

پیشبینیهایی که اشخاص فطن وبا فراست]=دانا وهشیار[از امور آینده میکنند، از روی آثار وزمینههایی است که در زمان حاضر موجود ومستلزم حوادث آینده است ؛ مثل اینکه در جنگهایی که بین کشورهای مختلف واقع میشود جهات پیروزی وشکست را در دو طرف مورد بررسی ومطالعه قرار داده وحدس میزنند که فلان کشور غالب یا مغلوب میشود؛ ولی قرآن کریم از اموری که خبر داده از آثار وزمینههایی که مشهود بوده خلاف آن پیشبینی میشده ، چنانچه در اوایل بعثت که کفار قریش در کمال تسلط واقتدار بوده و

آن دشمنیها وسختگیریها را نسبت به پیغمبر۹ وعده معدودی که به وی گرویده بودند مینمودند وکسی گمان نمیبرد که روزی رسول خدا واین عده معدود بر کفار قریش چیره وغالب شوند، از دفع شرّ آنان خبر داده میفرماید :

(فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) .

و همچنین غلبه دین اسلام را بر جمیع ادیان عالم بشارت داده میفرماید :

(هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) .

و چندی نگذشت که خداوند تبارک وتعالی شرّ مشرکین را از پیغمبر ومسلمانان دفع فرموده ودین او را در سرتاسر عالم ظاهر نموده واکثر ممالک دنیا یا به شرف اسلام مشرّف ویا تحت حمایت مسلمین درآمدند. ومانند این ، که از غلبه رومیان بر ایرانیان خبر داده در وقتی که ایران در کمال عظمت وقدرت در عهد سلطنت خسرو پرویز بوده وروم شکست فاحشی از ایران خورده بود میفرماید:

(غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِی بِضْعِ سِنِينَ) .

و از کثرت نسل پیغمبر۹ خبر داده ، با اینکه بیش از یک دختر از رسول اکرم۹ باقی نماند وآن هم در جوانی از دنیا رفت و میگفتند پیغمبر۹ مقطوع النسل است ؛ ولی خداوند از همین یک دختر آن قدر ذریّه

به پیغمبر۹ عطا فرمود که امروز شهر یا ده و قصبهای نیست که از سادات خالی باشد، میفرماید: (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ* إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ) .

(]به نام خداوند رحمتگر مهربان [ما به تو کوثر عطا کردیم ، پس برای پروردگارت نماز بگذار ونحر]=قربانی [کن ، به درستی که دشمن تو مقطوع النسل است) .

و غیر اینها از امور غیبیهای که قرآن خبر داده وتحقق پیدا کرده است .

هفتم : معجزه از نظر سالم بودن از تناقض واختلاف :

دانشمندان وحکمای بزرگ که پس از کوشش بسیار ودقّت زیاد در فنّی از فنون علمی کتابی مینگارنـد، با اینکه جدّیت کامل در تقریر وتحریر مطالب آن میکننـد، خـالی از تنـاقض واختلاف ووهن عبـارت وفسـاد مضـمون وامثـال اینها نیست . وهمچنین عقلا و برگزیـدگان هر مملکتی که برای رفـاه حـال رعیّت وملت ، قـانون وضع میکننـد اختلافات وتناقضات بسـیار در آن دیـده میشود؛ در صورتی که کتب وقوانین مزبور غالباً در بیان یک رشته از فنون علمی واصول قانونی است . لکن قرآن کریم با اینکه مشتمل بر فنون بسیار از علوم الهی وفنّ اخلاق ، تشریع احکام ، سیاست مدن ، فنون جنگی ،

تنظیم معاش ، اصلاح معاد، علم معاشرت ، حجج ، امثال ، مواعظ ، حکم ، ترغیب ، تهدید، بشارت ، انذار، قصص ، تاریخ وامثال اینهاست ، کوچکترین اختلاف وتناقض وفساد مضمون وسخافت بیان در آن یافت نمیشود؛ وحسن اسلوب وسلاست وحلاوتی که در اول آن مشاهده میگردد تا آخر آن مشهود است واین مطلب را خود قرآن با صدای رسا به جهانیان اعلام کرده میفرماید: (أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً) .

(آیا در قرآن تدبّر نمیکنند! اگر از طرف غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیار مییافتند).

پس چون در قرآن اختلافی نیست دلیل بر این است که از جانب خداونـدی که از علم او چیزی پنهان نمیشود بر رسول اکرم ۹ نازل شده .

یک کتاب انجیل که بیش از تاریخچه مختصری از مسیح نیست ببینید چه اندازه اختلاف وتناقض دارد ویک جا مسیح را پسر انسان وجایی پسر خـدا وگاهی او را خدا وگاهی پسر داوود واز نسل او معرفی میکند وغیر اینها از اختلافات دیگر، که در نسب مسیح و امور دیگر که در آن یافت میشود. وما در الکلم الطیب متعرض شدهایم .

هشتم : معجزه از نظر عدم ملالت از تلاوت قرآن :

هر کتابی را که انسان مطالعه وقرائت کنـد، یکی دو مرتبه که خوانـده شـد دیگر میـل ورغبت به قرائت ومطالعه آن نبوده وموجب ملالت وخستگی میشود؛ ولی قرآن هر چه تلاوت شود ودر آیات آن تدبّر وتفکر گردد، شوق

ورغبت انسان زیادتر وحقایقی از آن کشف میشود که پیش از آن مکشوف نبوده وخستگی وملالت در تکرار تلاوت آن پیدا نمیشود.

نهم : از جهت استشفا به قرآن :

قرآن کریم همچنانکه شفا دهنده دردهای باطنی انسان از اخلاق رذیله وصفات نکوهیده است ، همین طور وسیله شفای دردهای ظاهری وامراض جسمانی وآفات وگرفتاریهاست ، ودرباره استشفا به آیات وسور قرآنی وحفظ از دشمن وحرز از بلیّات ودفع آفات و غیر اینها اخبار بسیار وارد شده وتجربه نیز این مطلب را ثابت کرده است وخود قرآن نیز به این موضوع ناطق بوده میفرمایـد: (وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلّا خَساراً) .

دهم : از جهت استخاره به قرآن :

واین نیز کرامتی است برای قرآن که از صدر اول اسلام تا این زمان بر جمیع طبقات مسلمین پوشیده نبوده ونتایج بسیار به برکت آن

به دست آمده است .

و مخفی نماند که جهات اخیر (هشتم ونهم ودهم) که برای اعجاز قرآن ذکر شد، جهاتی که بتوان به آن تحدّی نمود ومکابر و مخالف را قانع ساخت

نبوده وغرض از بیان آن ها تذکر وتوجه مومنین ومعتقدین به قرآن وازدیاد ایمان آنان است .

گفتار هفتم

در بیان وجوب احترام قرآن وحرمت هتک آن

واضح وهویداست که احترام هر چیزی که منتسب ووابسته شخص محترمی باشد، احترام آن شخص وهتک آن ، هتک حرمت آن شخص است ؛ مثلاً ـ احترام به فرزند وخدمتگزار وبستگان کسی ، احترام آن کس واهانت وتحقیر آنان ، اهانت وی محسوب میگردد. روی این اصل ، احترام به کعبه ومساجد واماکن شریفه وضرایح مقدسه وسایر منتسبات به آن ها لازم ونجس کردن وبیاحترامی به آن ها حرام است واحترام حجج اسلام ودانشمندان ومبلغین وطلاب علوم دینی ومومنین از همین جهت لازم وبیاحترامی وتوهین به آنان حرام شده ؛ زیرا احترام آنان احترام به امام وپیغمبر وبالاخره احترام به خداست واهانت به آنان ، اهانت به اینها میباشد. ووجوب احترام به قرآن هم از جهت انتساب به حق تبارک وتعالی بوده واین احترام از جهاتی برای قرآن ثابت است :

اول : کلام الهی است ، که به قدرت کامله حق موجود شده ، چه آنکه یکی از صفات باری تکلّم است ؛ یعنی قدرت بر ایجاد کلام دارد، چنانچه برای حضرت موسی۷ در کوه طور ایجاد سخن فرمود وموسی ۷ را طرف خطاب

قرار داد: (وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسى تَكْلِيماً) و همچنین عین کلمات قرآن را خدا ایجاد

وبر قلب رسول اکرم به وسیله جبرئیل امین القا فرمود.

دوم : قرآن کتاب قانون الهی ومرامنامه دینی است وبر هر متدیّنی احترام به قانون ومرامنامه دین لازم است .

سوم : معجزه بزرگ پیغمبر اسلام است واحترام به آن احترام به پیغمبر ۹ وهتک آن هتک حرمت پیغمبر ۹ است .

چهارم : کتاب دستور العمل مسلمین ومایه سعادت دنیا وآخرت ونجات آنان از هلاکت وبدبختی نشأتین ووسیله ترقّی وتعالی و عزّت وشرافت آن هاست .

پنجم : قرآن معرّف حقیقت پیغمبر وعلی وفاطمه وحسنین وسایر ائمّه طاهرین : وانبیا ورسل الهی وهدات إلی الله است و احترام به قرآن در حکم احترام به آنان وبیاعتنایی به قرآن بیاعتنایی به آنان محسوب میشود.

و بالجمله ، برای مسلمانان لازم است که احترامات قرآن را ملحوظ داشته واز بیاعتنایی وبیحرمتی به آن اجتناب ورزند؛ ومراد به احترام قرآن ، نه تنها احترامات ظاهری از قبیل نجس نکردن وبیوضو مس کتابت قرآن ننمودن وآداب قرائت را رعایت کردن وامثال اینهاست ؛ بلکه اهم ، احترامات باطنی قرآن وعمل کردن به دستورات وپشت پا نزدن به احکام قرآن است .

و همچنین مراد از قرآن فقط مجموع قرآن نیست ، بلکه هر سوره وهر آیهای از قرآن ، اگر چه جزء دعا، یا مقاله ، یا اعلان وآگهی باشد هم ، قرآن است وباید احترام آن رعایت شود.

گفتار هشتم

در شفاعت وخصومت قرآن

اخبار در شفاعت قرآن در روز قیامت از کسانی که پیروی آن را نموده وخصومت از کسانی که بیاعتنایی به آن کردهاند بسیار است و در خبری که در ضمن گفتار اول از رسول اکرم ۹ نقل کردیم از قرآن به «شافع مشفّع»

و«ماحل مصدّق» (یعنی شفاعت کنندهای که شفاعتش پذیرفته وخصومت کنندهای که مخاصمه او تصدیق میگردد) تعبیر فرموده .

و در کافی حدیث مبسوطی ومفصلی درباره آمدن قرآن به صحرای محشر وشفاعت آن ، از حضرت باقر۷ نقل میکند ودر اول آن حدیث است که ،

«یا سعد، تعلّموا القرآن فإنّ القرآن یأتی یوم القیامهٔ فی أحسن صورهٔ نظر إلیها الخلق» .

(ای سعد! قرآن را بیاموزید، زیرا که قرآن در روز قیامت میآید در بهترین صورتی که خلق به آن مینگرند) وپس از آنکه گذر نمودن قرآن را از صفوف اهل محشر (صفوف مسلمین وشهدا و انبیا و مرسلین و ملائکه) ذکر میکند، تا اینکه پای عرش عظمت حق به سجده میافتد، میفرماید :

«فینادیه تبارک و تعالی : یا حجّتی فی الأرض و کلامی الصادق الناطق ، ارفع رأسک وَسَلْ تُعطَ ، و اشفع تشفّع ، فیرفع رأسه ، فیقول الله تبارک و تعالی : کیف رأیت عبادی؟ فیقول : یا ربّ ، منهم من صاننی و حافظ علیّ و لم یضیّع شیئاً، و منهم من ضیّعنی و استخفّ بحقّی و کذّب بی و أنا حجّتک علی جمیع خلقک! فیقول الله تبارک و تعالی : و عزّتی و جلالی و ارتفاع مکانی لأُثیبنّ علیک الیوم أحسن الثواب ، و لأُعاقبنّ علیک ألیم العقاب ...» إلی آخر الحدیث .

(پس خداوند تبارک و تعالی قرآن را ندا میکند که ، ای حجّت من در زمین و کلام راست و گویای من! سر بلند کن و بخواه تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا شفاعت تو پذیرفته گردد. پس سربلند کند، خداوند تبارک و تعالی فرماید: بندگان مرا چه دیدی؟ گوید: ای پروردگار من! بعضی از آنان مرا نگهداری نموده و مراقبت بر من کرده و چیزی از حقوق مرا تباه نساختند، و برخی از آنان حق مرا ضایع نموده و درباره من استخفاف کرده و مرا دروغ شمردند و حال آنکه من حجّت تو بر همه بندگانت بودم ، پس خدای تبارک و تعالی فرماید: به عزّت و جلال وبزرگواری خود قسم، هر آینه بر متابعت تو ثواب میدهم امروز بهترین ثواب را، و عقاب میکنم بر مخالفت تو سختترین عقاب را...) تا آخر حدیث .

و نیز در کافی از حضرت باقر۷ نقل میکند که فرمود :

«یجیء القرآن یوم القیامهٔ فی أحسن منظور إلیه صورهٔ» .

سپس مرور قرآن را از صفوف اهل محشر و گزارش و عرض حال او را

در پیشگاه عظمت حق ذکر کرده میفرماید :

«فیقول تبارک و تعالی : أدخلهم الجنهٔ علی منازلهم ، فیقوم ، فیتبعونه ، فیقول للمومن : إقرأ و ارقَ . قال : فیقرأ و یرقی ، حتّی یبلغ کلّ رجل منهم منزلته الّتی هی له فینزلها» .

(پس خدای تبارک و تعالی خطاب به قرآن گوید: اینان را داخل بهشت کن به حسب مراتب آن ها، پس قرآن قیام کند و پیروان او از پی او باشند و به مومن گوید: بخوان و بالا رو، حضرت فرمود: پس مومن میخواند و بالا میرود تا اینکه هر کسی به مرتبهای که برای اوست برسد).

و در کافی از حضرت صادق ۷ روایت میکند که فرمود :

«إنّ الدواوین یوم القیامهٔ ثلاثهٔ : دیوان فیه النعم ، و دیوان فیه الحسنات ، و دیوان فیه السیّئات ، فیقابل بین دیوان النعم و دیوان الحسنات ، فتستغرق النعم عامهٔ الحسنات و یبقی دیوان السیئات ، فیدعی بابن آدم المومن للحساب ، فیتقدّم القرآن أمامه فی أحسن

صورهٔ ، فیقول : یا ربّ ، أنا القرآن و هذا عبدک المومن قد کان یُتعِب نفسه بتلاوتی ، و یطیل لیله بترتیلی ، و تفیض عیناه إذا تهجّد، فارضِهِ کما أرضانی ، قال : فیقول العزیز الجبار: عبدی ، ابسط یمینک ، فیملأها من رضوان الله العزیز الجبار و یملأ شماله من رحمهٔ الله، ثمّ یقال : هذه الجنهٔ مباحهٔ لک فاقرأ و اصعد، فإذا قرأ آیهٔ صعد درجهٔ» .

(دواوین و نامههای روز قیامت سه است : دیوانی که در آن نعم الهی

است و دیوانی که در آن حسنات و دیوانی که در آن سیّئات نوشته شده . پس بین دیوان نعم و دیوان حسنات مقابله میشود و نعم الهی همه حسنات را فرا میگیرد و دیوان سیّئات باقی میماند. سپس انسان مومن برای حساب دعوت میشود در این هنگام قرآن به بهترین صورت پیش آمده و میگوید: ای پروردگار من! من قرآنم و این بنده مومن تو است ، که خودش را برای تلاوت من به زحمت میافکند و شبش را به ترتیل و نیکو خواندن من ادامه میداد و چشمهایش هنگام شب بیداری اشک میریخت ، پس او را خشنود ساز، چنانچه او مرا خشنود ساخته . حضرت فرمودند: خداوند عزیز جبار گوید: بنده من! دست راستت را باز کن ، پس آن را از رضوان خدای عزیز جبار پر کند و دست چپش را از رحمت خدا پر نماید و به او گوید: این بهشت برای تو مباح است بخوان و بالا رو، پس هر گاه آیهای از قرآن بخواند مرتبهای بالا رود.

و نیز در کافی از حضرت صادق ۷ حدیثی روایت میکند و در آخر آن حدیث است که خداوند به قرآن خطاب میفرماید :

«و عزّتی و جلالی و ارتفاع مکانی ، لأُکرمنّ الیوم من أکرمک ، و لأُهیننّ من أهانک» .

(قسم به عزّت و جلال و رفعت مقامم ، که هر آینه امروز، گرامی میدارم هر که تورا گرامی داشته و خوار میسازم هر که تورا خوار ساخته) .

] تحقیق در معنای شفاعت :[

و بالجمله ، اخبار در این مورد بسیار است ، که نقلش موجب تطویل کلام میشود و مطلبی که باید در اطراف آن بحث کنیم اصل مسأله شفاعت است و ما در الکلم الطیب تحت چهار عنوان درباره آن بحث نموده و در اینجا

مقدمهای برای اثبات این موضوع متذکر میشویم :

از آیات شریفه و اخبار کثیره و مضامین ادعیه و زیارات و غیر اینها استفاده میشود که حسن دعا در حقّ مومنین و طلب مغفرت و آمرزش از خدا برای آنان و تجاوز از سیّئات و قبول نمودن عبادات آنان و رفع گرفتاریهایشان و شفا دادن مریضانشان و قضای حوایج ایشان و بالجمله ، مسئلت نمودن از خدا، که خیرات دنیا و آخرت را نصیب آنان گرداند و از بلیّات و گرفتاریهای دنیا و آخرت ، آنان را نجات بخشد و درجات خوبانِ آنان را متعالی گرداند و بدانِ آنان را به عفو و کرمش ببخشد، وظیفه هر مسلمان و یکی از حقوق مومن بر برادر دینی خود میباشد. و همچنین است طلب لعن و عذاب و ازدیاد آن برای کفار و مخالفین و اهل بدعت و ضلالت (اگر قابل هدایت نباشند) مخصوصاً دشمنان دین و معاندین ائمّه طاهرین و کسانی که پیرو و کمک کار آن ها بودهاند.

و شفاعت در قیامت همین است که مقرّبان درگاه الهی ، مانند انبیا و اولیا و شهدا و مومنین و قرآن و غیر اینها از خداوند متعال خواهش و تمنّا میکنند

که از گناهان مومنین درگذرد؛ و خصومت نیز این است که از خداوند ازدیاد عذاب و عقوبت معاندین را مسألت مینمایند. و با توجه به این مقدمه اشکالی برای مسأله شفاعت باقی نمیماند و از آیات شریفه قرآن نیز این مطلب به طور واضح استفاده میشود؛ مانند آیه شریفه (یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُٔ إِلّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا) .

(در این روز نفع نمیبخشد شفاعت ، مگر کسی را که خداوند رحمن شفاعت او را اذن دهد و راضی باشد از او از جهت گفتار).

و آیه مبارکه (لا تُغْنِی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلّا مِنْ بَعْدِ أنْ یَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی) .

(سود نمیبخشد شفاعت ملائکه چیزی را، مگر بعد از آنکه خدا اذن دهد برای کسی که بخواهد و راضی باشد).

و آیه شریفه (وَلا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلّا لِمَنْ أذِنَ لَهُ) .

(سود نبخشد شفاعت نزد خدا، مگر برای کسی که خدا اذن دهد).

و آیه مبارکه (وَلا یَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضی) .

(و شفاعت نمیکنند فرشتگان ، مگر برای کسی که مرضیّ حق باشد).

و آیه شریفه (وَ لا یَمْلِکُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ) .

(کسانی را که کافران جز خدا میخوانند، مالک شفاعت نیستند ، مگر

کسانی که به راستی گواهی دهند و بدانند که چگونه شهادت میدهند).

که از جمیع این آیات استفاده میشود که مصادیق شفاعت دو دستهاند :

۱. کسانی که خداوند اجازه داده که در حقّ آن ها شفاعت شود، و آن ها کسانی هستند که دینشان مرضیّ و پسندیده حق باشد.

۲. کسانی که درباره آن ها شفاعت فایدهای ندارد و خداوند اذن شفاعت نداده ، و آن ها کفار و معاندین و کسانی هستند که دارای دین پسندیده نباشند.

و اما آیاتی که به طور اطلاق نفی شفاعت میکند:

مانند (وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ) .

(بترسید از روزی که کفایت نکند نفسی از نفس دیگر چیزی را و شفاعتی درباره او پذیرفته نگردد و فدا و عوض]= غرامت [از او گرفته نشود و ایشان یاری کرده نشوند).

و مانند (مِنْ قَبْلِ أنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ) .

(پیش از آنی که بیاید روزی که خرید و فروش و دوستی و شفاعت در آن نباشد).

و مثل (ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ) .

(برای ستمکاران ، خویش مشفق و شفیع مطاعی نباشد).

و مثل (فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعِینَ) .

(شفاعتِ شفاعت کنندگان ، ایشان را نفع نبخشد).

اولاً در مورد کفار است ؛ زیرا در آیه چهارم در مورد سؤال از اهل دوزخ و علّت آمدن آن ها به آتش میفرماید: (ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ * قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ* وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ * وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ * وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ * حَتّی أَتانَا الْیَقِینُ) .

(از مجرمان میپرسند که ، چه چیز شما را در دوزخ آورد؟ گویند: ما از نمازگزاران نبودیم و اطعام مسکین نمینمودیم «زکات نمیدادیم» و با فرورندگان در کارهای زشت فرو میرفتیم و روز جزا را دروغ میشمردیم تا اینکه مرگ ما فرا رسید) که صریح است در اینکه ، اینان از زمره مومنین و باورکنندگان روز جزا خارج بودهاند.

و در آیه دوم بعد از کلمه (وَ لا شَفاعَةٌ) میفرماید: (وَ الْکافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ) که از این جمله معلوم میگردد، کسانی که شفاعت

برای آنان نیست کافرانند و ضمناً استفاده میشود که مراد از ظالمین در آیه سوم نیز کفارند.
ثانیاً، در مقام اطلاق نیست ، بلکه قدر متیقّن دارد که همان کفار و
معاندین باشند.
ثالثاً، بر فرض که اطلاق داشته باشد، آیات قبل مقیّد اطلاق اینهاست .
و امّا اشکالی که بعضی نمودهاند، که اگر کسی استحقاق عذاب ندارد محتاج به شفاعت نیست و اگر مستحق عذاب باشد و خدا بخواهد به دوزخ برود، شفاعت چه معنی دارد؟ بیپایه و سست است .
برای اینکه اولاً، نقض میکنیم به بلیّات دنیوی که اگر این شخص باید مریض و مبتلا و گرفتار باشد، دعا و طلب شفا و رفع ابتلا چه معنی دارد؟ واگر بناست شفا پیدا کند احتیاج به دعا ندارد.
و ثانیاً، استحقاق عذاب منافی با قابلیّت رحمت و تفضّل نیست و نفس شفاعت نوعی از تفضل در حقّ شفیع و مشفوعٌ له است .
و ثالثاً، شفاعت تنها طلب نجات از عذاب نیست ، بلکه ارتفاع درجه و رتبه را هم شامل است ، از این جهت انبیا و اولیا هم محتاج به شفاعتند. علاوه بر اینکه اخبار کثیره و متواتره به تواتر اجمالی در مورد شفاعت وارد شده که ذکر آن ها موجب تطویل است و در محل مناسب به قسمتی از آن ها اشاره خواهیم کرد. إن شاء الله تعالی .

گفتار نهم

در کیفیت نزول قرآن و مراتب آن

و این موضوع را در ضمن سه امر بیان میکنیم :

امر اول :]در مراتب نزول قرآن :[
به طوری که از آیات قرآن استفاده میشود برای قرآن یک مرتبه «جمعی» بوده که در لوح محفوظ : (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ * فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ) و امّ
الکتاب : (وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ) و کتاب مکنون : (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ

کَرِیمٌ* فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ) قرار داشته .
و یک مرتبه «تفریقی» که سوره به سوره و آیه به آیه به مرور زمان بر پیغمبر اکرم۹ نازل شده و حضرت برای مردم تلاوت فرموده ، چنانکه
میفرماید: (وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَی النّاسِ عَلی مُکْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِیلاً) .
(قرآن را متفرق]= بخش بخش [نازل کردیم برای اینکه با مهلت و درنگ بر مردم قرائت کنی و به تدریج آن را نازل کردیم به تدریج نازل کردنی).
و درباره لوح محفوظ و حقیقت آن ، اخبار و کلمات مفسّرین مختلف است . از بعض اخبار استفاده میشود که برای خداوند دو لوح است :
«لوح محفوظ» که در اوست آنچه تا قیامت واقع میشود و غیر قابل تغییر و محتوم است و علم آن به پیغمبر و ائمّه اظهار داده شده است .

و «لوح محو و اثبـات» که مربوط به امور قابـل تغییر و بـداء است و علم آن مختصّ به ذات مقـدّس حق است ، چنانچه از آیه شـریفه (یَمْحُو اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ) (خداوند آنچه بخواهد محو و اثبات میکند و اصل
کتاب نزد اوست) نیز استفاده میشود.
و در بعض اخبار دارد که لوح محفوظ لوحی است از یاقوت حمرا بین
دو چشم اسـرافیل و هر گـاه پروردگـار تبـارک و تعـالی تکلّم کنـد، لوح به جبین او برخورد نموده پس در آن نظر کنـد و آنچه در اوست به جبرئیل وحی نماید.
و بالجمله ، باید گفت لوح محفوظ از متشابهات و علم قطعی آن را به خدا
و راسخون در علم باید رد نمود؛ ولی آنچه محتمل و به نظر نزدیکتر است
این است که «لوح محفوظ» همان روح مقـدس پیغمبرخاتم۹ و عقل کل بوده باشـد، که به اصـطلاح حکما صادر اول و عقل اولش گوینـد، که خداوند جمیع علوم و کمالات را به قلم قدرت در او قرار داد و تمام قرآن به او القا و در لوح او محفوظ گردید. و شاید آیه شریفه (وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ)
که مشعر است به اینکه بدون واسطه ، قرآن را از خداوند حکیم علیم فرا گرفته ، اشاره به این باشد.
و همچنین محتمـل است مراد از «اُمّ الکتـاب» که مقصود اصل کتاب و حقیقت آن است نیز، وجود مقـدّس آن حضـرت باشـد و این اوّلین مرتبه نزول قرآن است که از «صـقع شامخ الهی به نور مقدّس نبوی» القا گردیده و در همین مرتبه است که از نور آن حضـرت به «انوار مقـدسه ائمّه اطهار» افاضه شـده و بعید نیست بتوان این معنی را از آیه شـریفه (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ* فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ* لا یَمَسُّهُ إِلّا الْمُطَهَّرُونَ) استفاده نمود.

مرتبه دوم نزول قرآن ، نازل شـدن به «بیت المعمور» است ، چنانچه در کافی به اسـناد خود از حفص بن غیاث روایت میکند که ، از حضرت

صادق ۷ پرسـیدم از معنی قول خدای تعالی : (شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ) ، که چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شد و همانا قرآن در مدت
بیست سال بین اول نزول قرآن و آخر آن نازل گردید؟
فقال أبو عبد الله ۷: «نزل القرآن جملهٔ واحدهٔ فی شهر رمضان إلی البیت المعمور، ثم نزل فی طول عشرین سنهٔ ...» الحدیث .
(پس حضرت صادق ۷ فرمودنـد: قرآن یک مرتبه در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شـده و سـپس در مدت بیست سال به تدریج فرود آمد).
و بیت المعمور کعبه و مطاف ملائکه است . و در بعضـی اخبار دارد که در آسمان دنیاست و در برخی اخبار در آسمان چهارم و در بعضی در آسمان هفتم ذکر شده .

و مرتبه سوم نزول قرآن بر «روح الامین» است .
و مرتبه چهارم نازل شدن به وسیله روح الامین بر قلب رسول اکرم ۹ چنانچه میفرماید: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ* عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ) .
(قرآن به وسیله روح الامین بر قلب تو نازل شـد برای اینکه از انـذار کننـدگان]=بیم دهندگان [باشـی) و پس از آن جاری شدن بر

زبان مبارک پیغمبر و «تلفظ آن سرور برای امّت» است ، که آخرین مرتبه نزول میباشد.
و بعضی گفتهاند مراد به «بیت المعمور» قلب مبارک نبیّ اکرم ۹ است که
قرآن جملهٔ واحدهٔ و یک مرتبه در شب قدر بر آن حضرت نازل شد، سپس به وحی الهی به وسیله جبرئیل امین در مواقع معین از باطنش بر زبان مبارکش جاری میگردید چنانچه آیه شریفه (وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضی إِلَيْکَ
وَحْيُهُ) (و شتاب مکن به تلاوت قرآن پیش از آنکه وحی به تو رسد) بر این
مطلب اشعار دارد، بلکه خالی از دلالت نیست .
امر دوم :]قرآن تا قیامت بینسخ باقی است :[
از آیه شریفه (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ* فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ) استفاده میشود که
قرآن مجید تا قیامت باقی است و نسخ در آن راه ندارد و اگر مانند کتب انبیای سلف قابل نسخ بود جای آن در لوح محفوظ نبود و همین آیه دلیل بر خاتمیّت حضرت رسول اکرم ۹ و بقای دین اسلام تا دامنه قیامت است ، علاوه بر آیات دیگر که صریح در این موضوع است ؛ مانند (إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) ؛
و آیه (لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) ؛

و آیه (وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ) ؛

و آیه (ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ) ، و
غیر ذلک از آیات دیگر و اخبار متواتره که در الکلم الطیب شرح دادهایم .

امر سوم :]حقیقت ملائکه واقوال در آن :[
روح الامین در اخبار، به جبرئیل که یکی از ملائکه مقرّبین است ، تفسیر شده .
و در حقیقتِ ملائکه ، میان حکمای الهی و حکمای طبیعی و علمای اسلام اختلاف شده ؛ حکمای الهی ملائکه را از «عالم عقول و مجردات» و حکمای طبیعی «قوای عالم طبیعت» دانسته و بعضی از ارباب حدیث آن ها را «اجسام لطیفه» تصور کردهاند.
و خلاصه آنچه از آیات و اخبار استفاده میشود در الکلم الطیب تذکر دادهایم . و تفصیل و تحقیق کلام را در ضمن قصّه آدم و ملائکه متذکر
خواهیم شد، إن شاء الله تعالی .

گفتار دهم

در بیان استعاذه قبل از قرائت قرآن

در قرآن مجید میفرماید: (فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ) (هر گاه قرآن قرائت کردی ، پناه به خدا ببر از شیطان رانده شده)
ودر این موضوع در چند مقام بحث میشود :

مقام اول : در حقیقت استعاذه :

از طریق آیات و اخبار و برهان عقل ثابت شده ، که انسان باید همیشه اوقات و در جمیع حالات به خدا پناه برد و از شرّ حوادث و آفات و شرور به حصن حصین و دژ محکم الهی ملتجی گردد، چنانچه خداوند تبارک و تعالی می فرماید :

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ* مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ ....) .

و نیز میفرماید: (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ* مَلِکِ النّاسِ* إِلهِ النّاسِ* مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ ....) .

(بگو: پناه میبرم به پروردگار مردم و پادشاه مردم و معبود مردم ، از شرّ وسوسه گر پنهانکار،]آن کس که در سینههای مردم وسوسه میکند[).

و از قول حضرت نوح حکایت میفرماید: (قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ) .

(نوح گفت : پروردگارا! پناه میبرم به تو از اینکه سوال کنم چیزی را که دانشی برای من نسبت به آن نیست).

و از قول حضرت یوسف حکایت میفرماید: (قالَ مَعاذَ اللهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ) .

(پناه میبرم به خدا، به درستی که او پروردگار من است که درباره من احسان فرموده).

و از قول حضرت موسی حکایت میفرماید: (أَعُوذُ بِاللهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ) .

(پناه میبرم به خدا از اینکه از نادانان باشم).

و از قول حضرت مریم میفرماید: (إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیّاً) .

(محققاً من به خداوند از تو پناه میبرم اگر پرهیزکار بوده باشی) و غیر اینها از آیات دیگر.

و اخبار نیز در این موضوع بسیار؛ و اکثر ادعیه و عوذات که از رسول اکرم۹ و ائمّه اطهار روایت شده ، متضمّن این قسمت میباشد؛ مانند خبری که از پیغمبر روایت شده :

«أعوذ بوجه الله الکریم ، و بکلمات الله التامّات التی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر، من شرّ ما ینزل من السماء و من شرّ ما یعرج فیها، و من شرّ ما ینزل إلی الأرض و من شرّ ما یخرج منها...» الحدیث .

(پناه میبرم به ذات خداوند کریم و به کلمات الهی ، که هیچ آدم خوب و بدی از آن ها تجاوز نمیکند (از نعم و بلیّات دنیوی) از شرّ آنچه از آسمان فرود میآید و آنچه در آن بالا میرود و از شرّ آنچه از زمین فرود میآید و آنچه از زمین خارج میشود).

و مانند حدیثی که در کافی از حضرت صادق ۷ روایت میکند که فرمود :

«إذا أصبحت فقل : اللهمّ إنّی أعوذ بک من شرّ ما خلقت و ذرأت و برأت فی بلادك و عبادك ، اللهمّ إنِّی أسألك بجلالك و جمالك وحلمك و کرمك ، کذا و کذا» .

(هر گاه داخل صبح شدی ، بگو: خدایا! پناه میبرم به تو از شرّ آنچه آفریدی در شهرها و در میان بندگانت . خدایا! از تو سوال میکنم به جلال و حلم و کرمت چنین و چنان) و غیر اینها از اخبار دیگر؛ و به برهان عقل نیز این مطلب ـ یعنی پناه بردن به خدا در همه امور ـ ثابت است ؛ زیرا انسان قدرت و نیروی مستقلّی ندارد که دفع شرور و مضرات و آفات و بلیات دنیوی

و اخروی ، ارضی و سماوی ، باطنی و ظاهری را از خود بنماید، مگر به حفظ و حراست خداوند؛ چنانچه قدرت جلب نفعی را هم

ندارد، مگر به فضل و عنایت حق :

«لا یملك لنفسه نفعاً و لا ضرّاً و لا موتاً و لا حیاتاً و لا نُشورا۰۰» ۰۰۰۰۰۰ .

و این بدیهی است کسی که نیرو و قدرتی از خود ندارد باید همیشه به منبع فیض و قدرت مطلقه پناهنده شود، تا از حوادث روزگار مصون بماند؛ و باید دانست که استعاذه تنها به گفتن کلمه : «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» نیست ؛ زیرا جمله ، لفظ و خبر حاکی از باطن و واقع است و اگر در واقع به خدا پناه نبرده باشد دروغگو بوده است ؛ و پناه بردن حقیقی منوط به دو امر است :

یکی فرار از شیطان و طرق آن به واسطه ازاله اخلاق رذیله و عقاید

فاسده و ترك معاصی و هواهای نفسانی ؛ و دیگر رفتن رو به خدا و حصن حصین الهی به وسیله تکمیل عقائد حقه و تحصیل اخلاق پسندیده و به جا آوردن اعمال شایسته .

ضمناً از کلمه استعاذه ، بطلان جبر و تفویض و ثبوت مذهب اختیار نیز استفاده میشود؛ زیرا اگر جبر باشد، استعاذه از جانب عبد معنی ندارد و اگر تفویض باشد، احتیاج به استعاذه نخواهد داشت ؛ و تفصیل این مطلب را در ذیل آیه شریفه (إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ) بیان خواهیم نمود، إن شاء الله تعالی .

مقام دوم : علّت استعاذه :

در حکمت ، ثابت و محقق شده که ممکن از حیث ذات ، فقر و احتیاج محض است و همین طور که در وجود، محتاج به موجد است ، در بقا نیز محتاج به اوست و باید آن به آن از مبدأ فیض به او افاضه وجود شود و همین نحو که در ذات ، محتاج به اوست در افاضه جمیع کمالات و نعم داخلی و خارجی نیازمند به او میباشد، بلکه هر چه افاضات الهی به او بیشتر شود احتیاجش زیادتر گردد؛ و هم چنان که در جلب منافع محتاج به مبدأ است در دفع مضارّ هم احتیاج به او دارد؛ از این جهت دایماً به مبدأ فیّاض ملتجی شده و پناه به او برد. و چون انسان در بین ممکنات قابلیتش از همه بیشتر است ، تفضلات و نعم الهی در حق او فزونتر و لذا احتیاجش شدیدتر است و علاوه بر احتیاجات ظاهری حوایج دیگری دارد، که آن ها اهم ، بلکه علّت غایی خلقت اوست وآن رسیدن به سعادت اخروی ودرك فیوضات کامله الهی است .

در سیر این طریق به موانع و محظورات و دشمنان و راهزنان و منحرف و گمراه کنندگان بسیاری برخورد میکند، که بسا انسان را از جاده منحرف ساخته و به پرتگاه ابدی او را سرنگون میگردانند و بزرگترین آن ها شیطان است ، که به عزّت خداوند قسم یاد کرده جز بندگان خالص حق ، همه را گمراه کند و خداوند میفرماید: (إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ) و چه بسیار اشخاصی را که از

طریق حق منحرف ساخته و در تیه ضلالت و هلاکت و شقاوت و بدبختی همیشگی گرفتار نموده است . بنابراین ، بر انسان لازم است که آنی از توجه به حق غافل نشود و در همه حال خود را در حرز الهی مصون و محفوظ دارد.

مقام سوم : به که باید پناه برد؟ :

واضح است که انسان عاقل دست احتیاج به جانب کسی دراز میکند که بر رفع احتیاج او قادر باشد و به کسی التجا]=پناه [میبرد که التجا به او، وی را از ترس و وحشت و خسران و هلاکت رهایی بخشد؛ و هویداست که جز ذات بینیاز و غنیّ علی الاطلاق ، کسی شایسته التجا و پناه بردن نمیباشد؛ زیرا هر که جز اوست خود محتاج و نیازمند به اوست و کسی که فاقد چیزی است نمیتواند معطی آن چیز باشد؛ بنابراین انسان باید به خدا پناه برد؛ زیرا پناهگاه و پناه دهندهای جز او نیست : «لا ملجأ إلّا إلیه» و پناه بردن به خدا تقرب به اوست و هر چه انسان در مقام معرفت کاملتر و در تحصیل ملکات و اخلاق فاضله ساعیتر و در اطاعت و بندگی حق

کوشاتر باشد به خداوند نزدیکتر شود و از مکاید شیطان و نفس امّاره بیشتر مصون و محفوظ ماند؛ و هر چه در مقام معرفت سستی ورزد و در ملکات رذیله و اعمال سیّئه بیشتر فرو رود، از حق دورتر و در چنگال شیطان بیشتر گرفتار گردد؛ و بالجمله ملجأ و پناهی جز خدا نیست و پناه بردن به او جز در طریق معرفت و بندگی و اطاعت او حاصل نشود.

و امّا پناه بردن به وسایط فیض الهی چنانچه در ادعیه و عوذات مأثوره وارد شده مانند

«أعوذ بعزّة الله، و أعوذ بقدرة الله، و أعوذ بجلال الله، و أعوذ بعظمة الله، و أعوذ بجمع الله، و أعوذ برسول الله، و أعوذ بأسماء الله...» .

و مانند

«أعوذ بوجه الله العظیم ، و بکلماته التامّات الّتی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر، وبأسمائه کلّها» .

و در حدیث وارد شده :

«نحن کلمات الله التامّات» ، «نحن وجه الله الّذی منه یوتی» ، «نحن

الأسماء الحسنی» ، عین پناه بردن به حق تبارک و تعالی است ؛ زیرا پناه به

«واسطه» عین پناه به «ذی الواسطه» است ؛ و خاندان نبوّت و ولایت حبل الله المتین و عروة الوثقی و وجود ربطی بین خالق و خلقند و لحاظ استقلال در آن ها شرک است ، نه لحاظ ارتباط و اتصال .

مقام چهارم : از چه باید پناه برد؟:

چیزهایی که باید از شرّ آن ها به خدا پناه برد، دو دستهاند :

اول : شیاطین :

اعمّ از شیاطین جنّی و انسی ، چنانچه خداوند]در سوره ناس [میفرماید : (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ* مَلِکِ النّاسِ* إِلهِ النّاسِ* مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ* الَّذِی

یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ* مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ).

(بگو: به پروردگار و پادشاه و معبود مردم ، پناه میبرم از شرّ وسوسه کننده و پنهانی که وسوسه میکند در دل آدمیان از جنیان و آدمیان).

و اصل شیطان به معنی سرکش و متمرّد است و از این جهت بر هر عاتی

و متمرّدی اطلاق میشود، چنانچه میفرماید: (وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّاً شَیاطِینَ الإِنْسِ وَ الْجِنِّ) و اطلاق شیطان بر نفس امّاره و قوه شهوت و غضب

و انسان مکّار و مفسد و سرکش و شرور از این جهت است .

] حقیقت شیطان وجنّ :[

و امّا شیطان که در قرآن از آن به «ابلیس» نیز تعبیر شده و از سجده کردن به آدم ابا و امتناع نمود، از آیات قرآن ظاهر میگردد که از طایفه جنّ بوده است ، مثل آیه (وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ) .

(و یـاد کن زمـانی را که به فرشـتگان گفتیم برای آدم سـجده کنیـد، پس همه سـجده کردنـد مگر ابلیس که از جن بود، پس از امر پروردگارش عصیان ورزید).

و آیهای که از قول شیطان حکایت میکند: (خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ

طِینٍ) به ضمیمه آیاتی که میفرماید طایفه جنّ را از آتش آفریدیم ، مثل

(وَالْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُوم) .

و]شیطان [جنود و ذریّه بسیاری دارد که برای اغوای اولاد آدم گمارده

است ، چنانچه میفرمایـد: (وَ اسْـتَفْزِزْ مَنِ اسْـتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شارِکْهُمْ فِی الأَمْوالِ وَ الأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إلّا غُرُوراً) .

(و برانگیز و سـبک گردان هر که را میتوانی به آواز خود و گرد آور آن هـا را به واسـطه سوارگـان و پیادگـانت و مشـارکت کن با ایشان در مالها و فرزندان و وعده بده ایشان را؛ و وعده نمیدهد شیطان ، مگر از روی فریب و غرور).

و آن ها اولاد آدم را میبینند ولی اولاد آدم آن ها را نمیبینند: (إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ) .

(به درستی که شیطان و طایفه او میبینند شما را از جهتی که شما آن ها را نمیبینید).

و آن ها تسلّطی بر اولاد آدم ندارند و تنها کار آن ها القای وسوسه در قلب انسان است ؛ نظیر الهاماتی که از طریق فرشتگان در دل انسان میشود؛ چنانچه میفرمایـد: (وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَـدَکُمْ وَعْـدَ الْحَقِّ وَ وَعَـدْتُکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إلّا أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا

تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ ....) .

(و هنگامی که امر خلایق به پایان رسـید، شیطان میگوید: به درستی که خداوند وعده داد شما را، وعده حق و درست ؛ و من به شما وعده دادم و مخالفت کردم و مرا بر شـما تسـلّطی نبود، جز اینکه شـما را دعوت کردم و مرا اجابت نمودید، پس مرا ملامت نکنید و خودتان را سرزنش نمایید).

و در خبر از حضرت صادق ۷ روایت شده که فرمود :

«مـا من مومن إلّـا و لقلبه اُذنـان فی جوفه : اُذن ینفث فیهـا الوسواس الخنّـاس ، و اُذن ینفث فیهـا المَلَـک ، فیویّـد الله المومن بـالمَلَک فذلک قول الله: (و أیّدهم بروحٍ مِنْهُ)» .

(هیچ مومنی نیست ، جز اینکه برای قلب او دو گوش در باطن اوست : گوشـی که شـیطان وسوسه کنندهای در آن میدمد و گوشـی که ملکی در آن میدمـد، پس خداونـد مومن را به واسـطه فرشـته تأییـد میکنـد؛ و این است معنی آیهـای که میفرمایـد: «آن ها را به واسطه روحی که از جانب اوست تأیید نمود »).

]فرق وسوسه والهام :[

و القـا در قلب ، گـاهی به واسـطه حواسّ ظـاهره میشود، مثـل اینکه چشم مناظر شـهوتانگیز را میبینـد و گوش صـداهای نامشـروع را میشنود، یا کتب ضلال]= گمراه کننده [و مجلّات مخرّب اخلاق را میخواند؛ و یا بر عکس

کتب علمی و قرآن و احادیث را مطالعه میکند و نصایح و مواعظ دانشـمندان را گوش میدهد، که آن به منزله وساوس شیطان و این به منزله الهامات فرشـتگان است ؛ و گاهی بدون واسـطه حواس در قلب القا میشود، که اگر از طریق شـیطان است «وسوسه» و اگر از جانب ملک است «الهامش» گویند.

و مراد از «قلـب» نفس انسـانی و روح مجرد اسـت ، که اگر تـوجه به مبـادی عـالیه نمـود و تسـلیم اوامر مولاـ و مخـالف هـوای نفس

گردیـد، از صـقع عـالم ملکوت به وی الهـام میشود و اگر به عـالم فـانی متوجه شـد و گرد شـهوات و هواهای نفسانی گردیـد مورد وسوسه شیطان قرار میگیرد؛ و خلاصه کلیـدِ درِ قلب به دست خود اوست ، اگر خواست به روی ملائکه باز میکنـد و اگر نه به روی شیاطین باز مینمایـد و چون روح انسانی احاطه تـدبیر و تصـرّف در بـدن انسان دارد، هر گاه ارتباط با شـیاطین پیـدا نمود، آن ها در جمیع اجزای بدن او متصرّف میشوند و ظاهراً معنی حدیث «الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدَم» همین است .

]راه تمییز الهام و وسوسه :[

و برای تمییز بین «الهام» و «وسوسه» وجوهی گفتهاند :

۱. مراجعه به «شـرع»: به این معنی که اگر خیـالی در قلب انسـان خطور کرد، اگر مطابق دسـتور شـرع است «الهام» و اگر مخالف آن است «وسوسه شیطان» میباشد.

۲. مراجعه به «عقل»: هر گاه مطابق موازین عقلایی است «الهام» و گر نه

«وسوسه» است .

۳. رجوع به «عقلا»: هر گاه از طریق شـرع و عقل چیزی به دست نیاورد با عقلا «مشورت» کنـد، تا صواب و خطا را به او نشان دهند؛ و هر گـاه از مشورت بـا آنـان نیز خطـا و صواب را نفهمیـد «توقف وخودداری» نمایـد که گفتهانـد: «الوقوف عنـد الشـبهة ، خیر من الاقتحام فی الهلکة» .

دوم : استعاذه از تمام شرور و مفاسد :

از چیزهایی که بایـد از آن ها به خـدا پناه برد، جمیع شـرور و مفاسـد و مضارّی است که در این عالم کون و فساد ممکن است برای انسان پیش بیایـد، مانند سوء اختیار انسان که منشأ نفس امّاره است و باید از آن به حصن حصـین]=دژ بسـیار محکم [الهی پناه برد، چنانچه حضرت یوسف فرمود: (وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبِّی) و بلیّات و شداید و مضارّ و

گرفتاریها و امراض و مصایبی که دست تقدیر در این عالم مقدّر نموده است که باید به ذات مقدسحق تبارك و تعالی ملتجی شد تا به عنایت و لطف خود، انسان را مصون و محفوظ دارد.

و منقول است که خدمت حضرت علی ۷ عرض کردند که افلاطون

گفته است : الأفلاك قِسِیّ، و الحوادث سهام ، و الإنسان هدف ، و الرامی هو الله، فأین المفرّ؟.

قال ۷: «ففرّوا إلی الله» .

(افلاـك کمانها، و حوادث تیرها، و انسان نشانه ، و تیرانـداز خـداست ؛ پس گریزگاه کجاست؟ حضـرت فرمود: به جانب خـدا فرار کنید).

اللّهمّ احفظنا من کلّ سوء و ادفع عنّا شرّ کلّ ذی شرّ و ادخلنا فی کنفك

بحقّ محمّد و آله صلوات الله علیهم أجمعین و الحمد لله ربّ العالمین .

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الا-عظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسـکری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسـند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».